

شماره ۱۵

دفترهای کارگری سوسیالیستی

اختلاف کلینتون بارفسنجانی؟

در باره وحدت کمونیست‌ها

نقش زنان در اتحادیه‌های کارگری

تجارب محافل کارگری

بحث آزاد: برنامه عمل کارگران

بیانیه اول ماه مه ۱۹۶۸



کارگران جهان متحد شوید

سال سوم

مه ۱۹۹۳ (اردیبهشت ۱۳۷۲)

فهرست مطالب

سرمقاله :

۱ اختلاف کلینتون بارفلسنجانی بر سر چیست؟ م. رازی

بحث :

۴ نکاتی درباره وحدت کمونیست ها. م. رازی

مصاحبه :

۱۱ درباره اتحاد چپ. غ. باری

تجارب محافل کارگری :

۱۴ گزارشی از تجربه ای در یک کارخانه داروسازی. فرزانه

مسئله زن :

۱۷ نقش زنان در اتحادیه های کارگری. اودری وایز

مسائل بین المللی :

۲۳ هندوستان: درگیری های مذهبی. منوچهر افشار

تقریر و سخنرانی :

۲۷ بیانیه اول ماه مه ۱۹۱۸. مراد شیرین

بحث آزاد :

۳۰ برنامه عمل صالح یا کارگران؟ ها وار

۳۴ ضرورت طرح برنامه عمل کارگران. شاهین صالح

درخواست کمک مالی

رفقا و دوستان

هدف اصلی انتشار دفترهای کارگری سوسیالیستی، ایجاد یک گرایش انقلابی در درون جنبش کارگری ایران است. گرایشی که با پیوند با پیشروی کارگری، امکان مداخله عملی در جنبش کارگری را فراهم آورده و تدارک مبارزه علیه رژیم سرمایه داری کنونی را - تا سرنگونی نهایی و جایگزینی آن با یک حکومت کارگری - ببیند.

در چند سال گذشته طرفداران این نشریه کوشش کرده اند که در مقابل گرایش های اصلاح طلب و فرصت طلب موجود، بدیلی کارگری سوسیالیستی (در سطح نظری و عملی) ایجاد کنند. طرفداران این دفترها، بر این اعتقاد هستند که تنها از طریق مداخله پیگیر نظری، سیاسی و تشکیلاتی است که می توان به ایجاد یک قطب انقلابی به تدارک انقلاب آتی ایران کمک رساند.

اما، فعالین این نشریه هنوز در ابتدای کار خود هستند. برای ادامه فعالیت خود نیاز به کمک های مادی و معنوی کلیه کسانی را دارند که باروش کار و نظریات آن ها توافق عمومی دارند. برخلاف گروه های موجود که در آمد زیادی در دست داشته و حتی نشریات خود را قادرند مجاناً در اختیار بقیه قرار دهند، فعالین این نشریه هیچ درآمدی بجز کمک های طرفداران آن ندارند. برای ادامه انتشار دفترها، بشکل مرتب، به کمک های مادی شما نیاز است. در حد توان ما را یاری دهید.

هیئت مسئولین دفترهای کارگری سوسیالیستی

T. FRONTY
COMPTE N- 00050638957
AGENCE : PARIS-BOURSE 03020
SOCIETE GENERALE
134, RUE REAUMUR
PARIS 2°
FRANCE

حساب بانکی

اختلاف کلیتون بارفسنجانی بر سر چیست؟

در عرض چند هفته گذشته، اختلاف های رژیم حاکم بر ایران و دولت آمریکا، به ظاهر بالا گرفته اند. وزیر خارجه آمریکا، وارن کریستوفر، ۳۰ مارس ۱۹۹۳ (۱۰ فروردین) در جلسه کمیته پارلمانی آن کشور، رژیم ایران را به یک "یاغی بین المللی" تشبیه کرد؛ و قبل از آن نیز بیل کلیتون، رئیس جمهور ایالات متحد، رژیم ایران را "خطرناک ترین پشتیبان تروریسم دولتی" خواند. چند روز پس از این ماجرا دستگاه های تبلیغاتی رژیم نیز - که پس از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نه تنها هیچ تبلیغی علیه کلیتون نکرده بودند که چراغ سبز هم نشان داده بودند - به حرکت درآمدند. در ابتدا نماینده ایران در سازمان ملل، کمال خرازی (۱۸ فروردین) طی مصاحبه ای با شبکه تلویزیونی "سی. ان. ان." در پاسخ به اظهارات وارن کریستوفر گفت که "صفت یاغی بین المللی بر ازنده آمریکاست نه ایران" (سلام - ۲۱ فروردین ۱۳۷۲). سپس در "خطبه اول" نماز جمعه تهران (۲۰ فروردین) آیت الله عبدالکریم موسوی اردبیلی "جنگالهای تبلیغاتی اخیر آمریکا و متحدانش علیه جمهوری اسلامی ایران مبنی بر حمایت ایران از تروریسم رایاد آور شد و این حرکتهای مذبحخانه را تلاش برای مقابله و تحت فشار قرار دادن مسلمانان خواند" (کیهان هوانی - ۲۵ فروردین ۱۳۷۲).

اما با وجود حملات لفظی "تند"، دولت کلیتون اقدام مشخصی علیه رژیم ایران نکرده است. تنها چند ساعت پس از حملات وارن کریستوفر علیه رژیم، بخصوص اخطار به بانک جهانی مبنی بر اینکه "ایران مستحق حمایت بانک جهانی نیست"، هیئت مدیره همین بانک - که دولت آمریکا نیز همراه با ژاپن، آلمان، فرانسه و بریتانیا، از شرکت کنندگان اصلی آن هست - مبلغ ۱۶۵ میلیون دلار وام به رژیم اعطاء کرد. در هفته های اخیر - همزمان با دعواهای بین دولت های آمریکا و ایران - این سومین وامی است که بانک جهانی برای پرداخت به ایران تصویب کرده است. دو وام دیگری که به مبلغ ۱۴۱ میلیون دلار برای مصارف بهداشتی و برنامه ریزی مسئله خانواده و دیگری به مبلغ ۱۵۷ میلیون دلار برای بهبود سیستم های آبیاری، بهداشت و برق، داده شده است. تا کنون اعطای وام های بانک جهانی به ایران بالغ بر ۸۴۷ میلیون دلار بوده است - که از این مبلغ ۲۵۰ میلیون دلار برای باز

سازی لطمات ناشی از زلزله، و ۷۷ میلیون دلار برای سیستم فاضل آب تهران، ۵۷ میلیون دلار برای بازسازی رودخانه سیستان بوده است. اضافه بر این، رقمی در حدود ۸۰۰ میلیون دلار وام برای آموزش و پرورش و غیره در شرف اعطاء به رژیم است. بنابر گزارش منابع بانک جهانی، ایران به یکی از "بزرگترین گیرندگان وام در منطقه" تبدیل شده است (آمار و ارقام از مجله اقتصادی MEED - ۹ آوریل ۱۹۹۳). حال باید سؤال کرد که - چنانچه رژیم ایران يك "ياغی بین المللی" است (که هست) - دولت کلینتون چگونه با اعطای چنین وام هایی توافق می کند؟ مگر يك ياغی بین المللی نمی تواند این وام ها را نهایتاً در خدمت فعالیت های تروریستی خود برای از میان بردن مخالفان قرار دهد؟ چرا دولت آمریکا (و متحدانش)، برای مثال، به دولت کوبا چنین وام هایی اعطاء نمی کند؟

البته، در این که رژیم حاکم بر ایران يك رژیم تروریستی است تردیدی نیست. این رژیم به علت نداشتن پایه توده ای - همانند رژیم شاه - به تنه راه و روش برای بقاء خود - یعنی ترور و سرکوب مخالفان - متوسل می شود. اما، در اینجا بحث بر سر ماهیت رژیم حاکم بر ایران نیست - حتی يك فرد عادی و صادق را امروز در سطح جهان نمی توان یافت که ماهیت ارتجاعی این رژیم را انکار کند. در اینجا مسئله بر سر موضع گیری متناقض دولت کلینتون است. از یکسو در پی ایجاد روابط پشت پرده از طریق امارات متحده عربی با رژیم و اعطای وام های چندین میلیون دلاری توسط بانک جهانی به رژیم است و از سوی دیگر اعتراضات علنی شدید الحن علیه "تروریسم" رژیم را دامن می زند!

چنین روش متناقضی صرفاً نمایان گر اینست که دولت کلینتون (همانند دولت بوش) تضادی ریشه ای با رژیم ایران ندارد، و گرنه با کمی فشار سیاسی دولت های ژاپن و فرانسه و بخصوص بریتانیا (در بانک جهانی) را وادار به عدم پرداخت وام های کلان و تحریم اقتصادی ایران می کرد. پس علت این تناقض در چه نهفته است؟ علت اصلی چنین برخوردی، عمدتاً آرزوهای اذهان عمومی آمریکا و جهان است. آقای کلینتون - برخلاف جرج بوش که زمانی رئیس "سیا" بوده و علناً خواهان معامله با رژیم های ارتجاعی بود - مدافع "رعایت حقوق بشر" خود را معرفی کرده و بر این اساس به ریاست جمهوری انتخاب شده است. قبل از انتخابات ریاست جمهوری، کلینتون دائماً صحبت از "تقویت نهادهای دموکراتیک و رعایت حقوق بشر در آفریقا، آسیا، و آمریکای لاتین" بعیان آورده است (سخنرانی در دانشگاه

جرج تاون - به نقل ازهاواردانترنشنال ریویو، تابستان ۱۹۹۱). و چند ماه قبل از انتخابات ریاست جمهوری کلینتون اعلام کرد که برای ارتقاء دموکراسی و حقوق بشر، تمام قوا، قدرت اقتصادی، ارزش ها و اگر لازم باشد، قدرت نظامی خود را به کار خواهد گرفت (سخنرانی درلس آنجلس - به نقل از نیویورک تایمز، ۱۴ اوت ۱۹۹۳).

حال بدیهی است که دولت کلینتون با چنین برنامه انتخاباتی و قول و قرارها به مردم آمریکا و جهان، نمی تواند علناً از رژیم ارتجاعی مانند رژیم ایران حمایت و یا با آن رابطه عادی داشته باشد. هنوز ۱۰ روز از انتخاب او نگذشته، و بدیهی است که سکوت در مقابل و یا حمایت از رژیم ایران، دولت وی را در ابتدای کار از اعتبار ساقط خواهد کرد. اما، جنجال های علنی کلینتون علیه رژیم ایران و برعکس، نبایستی به این مفهوم تلقی شود که تناقضی در منافع این دو دولت وجود داشته و یا احياناً کلینتون در صدد ایجاد یک سیستم "دموکراتیک" در ایران است. سیاست حزب "دموکراتیک" کلینتون تفاوت کیفی ای با سیاست حزب "جمهوری خواه" بوش ندارد. هیچیک از این حکومت هادلشان برای زحمتکشان ایران نسوخته و هر دو ی آن ها (دیریازود) قصد آشتی با رژیم ایران را داشته و دارند. مسئله اصلی کلینتون ایجاد وضعیتی امنی برای سرمایه گذاری سرمایه داران و شرکت های غربی در ایران است. در همین راستا دولت آمریکان نیاز به ژاندارمی در منطقه دارد که کلیه حرکت های توده ای را در نطفه خفه کرده تا امنیت سرمایه تضمین شود. و دست آخر چنانچه اختلافی وجود داشته باشد، عمدتاً بر سر نحوی ایجاد چنین وضعیتی است و نه مسئله ای دیگر. دولت کلینتون اضافه بر ارضاء اذهان عمومی - برای تحقق هدف های خود در منطقه - به رژیم های سربزیر و مطبعی نیز نیاز دارد. سرکشی رژیم های ایران و یا عراق - برای اخذ امتیازات بیشتر از غرب - وضعیت را نامساعد می کند. در نتیجه تا کنیک حملات علنی لفظی (برای ایجاد فشار و سربراه کردن این رژیم ها) و کمک های پشت پرده از سوی دیگر (برای حفظ متحدان خود) می تواند به هدف های غرب برای استقرار رژیم های سرمایه داری سربزیر در منطقه کمک رسانند. هدف اصلی کلینتون چنین است.

م. رازی

۲۲ آوریل ۱۹۹۳

نکاتی درباره مسئله وحدت کمونیست‌ها

در دوره اخیر، تلاش برای یافتن راه حل عملی و واقعی برای برون رفت از پراکندگی و تشتت در درون اپوزیسیون چپ، به یکی از مسائل عمده و کلیدی نیروها و افرادی که خود را کماکان کمونیست می‌پندارند، تبدیل شده است. برگزاری سمینارهای متعدد، بحث‌های جمعی و فردی، انتشار بولتن‌های بحث و غیره بازتابی است از این نیاز عینی که در مقابل اپوزیسیون چپ قرار گرفته است. وجه مشترک کلیه نیروها، افراد و گروه‌هایی که در جستجوی راه حل‌اند، عمدتاً ضرورت ایجاد وحدت‌گرایش‌های طیف چپ در درون یک ساختار تشکیلاتی است. ساختاری که -ضمن حفظ استقلال سیاسی و تشکیلاتی نیروهای شرکت‌کننده و سازماندهی یک سلسله فعالیت‌های مشترک عملی- زمینه‌ای برای ایجاد یک سازمان چپ انقلابی را فراهم آورد.

برای نمونه، عده‌ای از "تشکیل سامانه‌ای برای اتحاد فعالیت‌های، فعالین و نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی تحت مرانامه‌ای که ناظر بر عام‌ترین موضوعات مربوط به سوسیالیسم باشد، هم‌عنوان ظرف فعالیت‌های مشترک و هم‌عنوان مناسب‌ترین سامانه در جهت زمینه‌های ضروری همگرایی گرایش‌های ایدئولوژیک -سیاسی از یک جوهر به منظور تحقق وحدت‌های آتی... "صحبت‌بیمان می‌آورند و نیز تأکید بر "استقلال کامل سیاسی- تشکیلاتی" خود و سایرین در این "سامانه" می‌کنند (فعالین هسته اقلیت -قطعه‌نامه درباره پیشبرد طرح همگرایی"، دیماه ۱۳۷۱). برخی دیگر، همچنین معتقد هستند که "در شرایط حاضر آنچه چپ‌پراکنده ایران بدان نیازمند است، گردهم آمدن بر اساس یک خطوط اساسی، پایه‌ای و کلی ایدئولوژیک و تشکیلاتی است... تشکلی که فراکسیونها و گرایش‌های مختلف از آزادی حق فراکسیون برخوردار باشند و بویژه حق داشته باشند که خارج از این جمع شکل مستقل خود را نیز داشته باشند، این شکل از همکاری به فعالیت جبهه‌ای بسیار نزدیک‌تر و یا حتی منطبق است... و ترجیح می‌دهند که نام آن "جبهه چپ" باشد که بتدریج "بانزد یک‌تر شدن هر چه بیشتر گرایش‌ها... حزب مورد نظر... از درون جبهه‌ای گسترده از چپ‌رادیکال حاصل آید" (نشریه اتحاد کارگران - شماره ۹، آذرماه ۱۳۷۱).

به عبارت دیگر، مدافعان دیدگاه‌های ذکر شده (وهم‌نظرانشان) بر این اعتقاد هستند که بحران کنونی چپ‌را، از طریق ایجاد یک "جبهه چپ" (و یا یک "سامانه")، نهایتاً می‌توان حل کرد. جبهه‌ای متشکل از کلیه نیروهای موجود -البته با حفظ استقلال

کامل ایدئولوژیک-سیاسی"-در راستای انجام یکسری فعالیت‌ها عملی و همچنین ایجاد زمینه‌ای برای "همگرایی گرایشات ایدئولوژیک-سیاسی از یک جوهر بمنظور وحدت‌های آتی" (به عبارت ساده‌تر، توافق برنامه‌ای با گرایش‌های هم‌نظر بمنظور ساختن یک سازمان سیاسی). برای تحقق چنین چشم‌اندازی "خطوط اساسی پلاتفرم" خود را که "می‌تواند مبنای فعالیت مشترک همه فعالین چپ اعم از نیروهای سیاسی و فعالین سوسیالیست جنبش" باشد، طی سمیناری ارائه داده‌اند.

بدیهی است که غرض اصلی مدافعان این نظریات، صرفاً ارائه پیشنهاداتی برای هماهنگی و انجام یک سلسله فعالیت‌های عملی مشترک بین "همه فعالین چپ" نیست. چنین کارهایی نیازی به سمینارهای مرتب، بولتن‌ها و تجمعات متعدد نمی‌داشت-صرفاً کافی بود که چند تن سازمانده و هم‌آهنگ کننده در هر کشور انتخاب شوند که کلیه این قبیل کارها را سازمان دهند. انگیزه اصلی، در واقع، کوشش در جهت ایجاد "حزب مورد نظر... از درون جبهه‌ای گسترده از چپ رادیکال" و یا "همگرایی گرایشات ایدئولوژیک-سیاسی از یک جوهر بمنظور وحدت‌های آتی" است. به عبارت دیگر، هدف محوری مبلغین پروژه مذکور تدارک ساختن یک سازمان سیاسی از درون "جبهه چپ" و یا "سامانه" پیشنهادی است.

البته، چنین پیشنهاداتی در وضعیت کنونی تشتت و پراکندگی نیروهای چپ، محققاً با انگیزه صحیح و دلسوزانه‌ای طرح شده و به ظاهر منطقی نیز می‌آیند. اما، در عمل در مقابل این قبیل پروژه‌ها موانع عینی اجتناب‌ناپذیری وجود دارند که تحقق آنان را غیر عملی کرده و نهایتاً به تشتت هر چه بیشتر نیروهای چپ موجود اامن می‌زند. علل آنرا بیشتر توضیح می‌دهیم.

چرا وحدت‌های "جبهه"‌ای محکوم به شکست اند؟

اولاً، وحدت عده‌ای با برنامه‌های سیاسی متفاوت و گاه از لحاظ طبقاتی متضاد، حول "عامترین موضوعات مربوط به سوسیالیسم"؛ و یا "همگرایی" جمعی نامنسجم و ناهمگون که خواهان اقدامات مختلف و گاه متناقض در راستای تشکیل یک سازمان انقلابی کارگری اند؛ هیچ مفهومی جز توافق با عقب افتاده‌ترین روش‌های کار تشکیلاتی و راست‌ترین برنامه‌های موجود سیاسی در درون این جمع نمی‌تواند داشته باشد. اینکه در چنین جمعی "همه" خود را "کمونیست" می‌دانند تفاوتی در اصل قضیه نمی‌کند-آقای

گر با چف نیز تا چندی پیش خود را "کمونیست" می دانست!

برای مثال، چگونه می توان با عده ای که هنوز درک روشنی در مورد جایگزینی رژیم حاکم برای ایران ندارند، بر سر شعار "سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی" و یا "درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی" وحدت برنامه ای کرد؟ مگر در دوره قبل از قیام با همین حزب الله ای ها بر سر سرنگونی رژیم شاه - بدون روشن کردن رژیم آتی - وحدت نکردیم؟ و مشاهده نکردیم که بمحض سرنگونی رژیم شاه همان "متحدان" ما چه بر سر ما آوردند؟ "کمونیست" هایی که امروز شعار سرنگونی رژیم و تشکیل "حکومت دموکراتیک خلق" را طرح می کنند با کسانی که شعار سرنگونی رژیم و تأسیس "حکومت جمهوری شورایی کارگران و دهقانان فقیر" را می دهند، درست روز پس از سرنگونی رژیم در دو جبهه متضاد طبقاتی قرار می گیرند. اولی خواهان سازش با بورژوازی (با بخش "مترقی" آنها) در حکومت آتی است، و دومی خواهان تمرکز قدرت در دست صرفاً پرولتاریا و متحدانش است. بدیهی است که این دو دسته از کمونیست ها در هیچ تشکیلاتی نمی توانند به توافق برنامه ای برسند - زیرا که دست آخر یکی از آنان به آرمان های طبقه کارگر خیانت خواهد کرد.

اما، راه حل مدافعان طرح "همگرایی" اینست که از آنجایی که بر سر حکومت آتی توافق نیست - برای جلوگیری از "تشتت ایدئولوژیک" سیاسی - با یستی بر سر صرفاً "سرنگونی رژیم" (عامترین موضوعات مربوط به سوسیالیسم) وحدت صورت گیرد. در واقع چنین پیشنهادی - از دیدگاه کمونیست های انقلابی - به مفهوم رها کردن اصول پایه ای خود و سازش با ایده های راست گرا در درون جنبش کمونیستی است. واضح است که نتیجه چنین وحدت های غیر اصولی نه تنها به حل "تشتت ایدئولوژیک" سیاسی" طیف چپ کمک نمی کند که به تشدید آن نیز یاری می رساند.

همچنین، چطور می توان با عده ای که نقداً "حزب" و "سازمان" خود را ساخته اند و هیچ انتقادی بر اشتباهات برنامه ای، سیاسی و تشکیلاتی گذشته خود نکرده اند، وارد بحث حول ساختن یک سازمان نوین شد؟ (هدف واقعی شرکت این سازمان ها در چنین تجمع هایی ایجاد یک سازمان جدید نیست، که جلوگیری از شکل گیری آن است!) و یا چگونه می توان با سازمان هایی که چندی قبل شوروی را "اردوگاه سوسیالیستی" خود می پنداشتند، و کوچکترین نقدی به خود نکرده اند؛ و یا "گروه" هایی که رفقای سابق خود را به علت مخالفت سیاسی یا باروش های غیر دموکراتیک اخراج کرده و یا "اعدام انقلابی" کرده اند، و خم به ابرو نیاورده اند؛ و یا "سازمان" هایی که در دوره قیام بهمین از رژیم خمینی

دفاع کردند، و هیچ کارنامه‌ای از سازمان "پرافتخار" خود به جنبش ارائه نداده‌اند؛ و یا تشکل‌هایی که اعضای "نادم" حزب توده را - بدون هیچ توضیح علنی - به درون خود پذیرفته‌اند و غیره - بدون زیرپا گذاشتن اصول خود - "همگرانی ایدئولوژیک - سیاسی" کرد؟

مضافاً بر این، طرح پیشنهاد وحدت حول مسائل تشکیلاتی با آنان که خود اعتقاد به کارمشکل سیاسی نداشته - و سر خود را سال‌هاست با خرده کاری‌های بی‌حاصل تحت عناوین "ارتقاء فرهنگ" و "سواد سیاسی" گرم کرده و تنها آمال‌شان صرفاً انتشار نشریات "تئوریک" بی‌ارتباط با جنبش کارگری و کمونیستی است - صرفاً به یک شوخی شباهت دارد!

ثانیاً، تجربه "وحدت"‌های از "بالا"ی سازمان‌های سنتی با یستی تا کنون درس‌هایی از این قبیل "پروژه‌ها" به ما داده باشد. برای نمونه بر سر وحدت "راه کارگر" و "راه فدایی" چه آمد؟ سرنوشت پر سوسه وحدت "راه کارگر" و "اکثریت" (کشتگر) به کجا انجامید؟ نتیجه‌های وحدت "اقلیت" و "اتحاد کارگران انقلابی" و ده‌ها پروژه مشابه دیگر چه شدند؟ واضح است که بدون ارزیابی تجربه‌های گذشته "وحدت"‌ها، و بدون ریشه‌یابی علل ناموفق بودن آنان، وحدت‌های آتی نیز محکوم به شکست هستند. بخصوص آنکه سازمان‌هایی که امروزه دور هم جمع شده‌اند، عمدتاً همان گروه‌هایی هستند که وحدت‌های ناموفقی داشته‌اند. چنانچه دو سازمان قادر به وحدت نبوده باشند، چگونه می‌توان توقع داشت که همان دو سازمان به اضافه چند سازمان مشابه قادر باشند "همه با هم" وحدت کنند!

مضافاً بر این، تجربه نشست‌ها و سمینارهای اخیر به کجا انجامیدند؟ چه "همگرانی"‌ای بوقوع پیوست؟ ثمرات یک سال تلاش در جهت وحدت چه بوده‌اند؟ علت اصلی شکست این گونه وحدت‌ها چند گانه است. نخست اینکه طبق سنت سازمان‌های استالینیستی، این گونه وحدت‌ها بیشتر بر اساس توافقاتی "جبهه"‌ای - یعنی اتحاد بر سر مخرج مشترک توافقاتی سیاسی صورت می‌گیرند، و نه یک سری اهداف و اصول مشخص و روشن سیاسی. معمولاً هر یک از طرفین از بخشی از اصول سیاسی و پایه‌ای خود، برای حفظ وحدت، عدول می‌کنند؛ نتیجه اینکه توافقاتی که هیچگاه پایدار نمانده و وحدت‌ها بدون اختلاف‌های روشن سیاسی گسسته می‌شوند. دوم اینکه این قبیل وحدت‌ها عمدتاً از بالا (در سطح رهبران) بدون درگیر کردن کلیه اعضا، و بحث‌های دموکراتیک بدنه سازمان‌ها صورت می‌گیرند؛ نتیجتاً در اجرای توافقاتی بین اعضا

عادی به سرعت اختلاف های غیر قابل علاج رخ می دهند. سوم اینکه از دیدگاه این سازمان ها، تمایز بین وحدت برنامه ای (برای ساختن یک سازمان سیاسی) و ایجاد "اتحاد عمل" (برای انجام یک سلسله فعالیت های عملی مشترک) مفهومی ندارد؛ در نتیجه نه وحدت تشکیلاتی را با موفقیت بشمر می رسانند و نه فعالیت های عملی را به درستی انجام می دهند. در توافق های سیاسی اصول خود را زیر پای می گذارند، و در اتحاد عمل ها فرقه گرایی می کنند. طی چند سال گذشته، کارنامه عملکرد سازمان های موجود در "وحدت" ها و "انشعاب" ها غیر اصولی و عدم ایجاد یک "اتحاد عمل" گسترده از کلیه نیروهای چپ در دفاع از جنبش کارگری خلاصه شده است. همین امر نیز، یکی از علل تشتت و پراکنندگی فعلی نیروها چپ است. اگر چنین است، پس چه باید کرد؟ آیا باید نیروهای چپ را به حال خود رها کرد و از هر گونه "اتحاد" پرهیز کرد؟ بهیچوجه!

مفهوم اتحاد عمل کمونیست ها چیست؟

یکی از روش های واقعی تقلیل افتراق کنونی چپ، ایجاد و گسترش فعالیت های عملی بر اساس "اتحاد عمل" است. اتحاد نه بر اساس یک "برنامه"، و "اساسنامه"، که متکی بر عمل مشخص. کلیه نیروهای سیاسی چپ، صرف نظر از اختلاف های سیاسی، برنامه ای می توانند حول یک یا یک سلسله فعالیت های عملی کوتاه مدت و یا دراز مدت با هم متحد شوند. لازمه این اتحاد بهیچوجه توافق پیرامون یک مخرج مشترک از برنامه های سیاسی شرکت کنندگان در این تجمع نیست. همچنین اتحاد بر سر "عامترین موضوعات مربوط به سوسیالیسم" نیز نمی تواند باشد. بجای آغاز از وجه مشترک برنامه ای، بایستی با به رسمیت شناختن اختلاف های سیاسی، از وجه مشترک عملی آغاز کرد.

یکی از فعالیت های عملی مشخص نیروهای چپ، در وضعیت کنونی، دفاع اخص از طبقه کارگر ایران و پناهندگان کارگری است که طی سال های اخیر به خارج آمده اند. اتحاد عمل حول این مسئله، نیروهای چپ را از سایر گرایش های راست گرامتمایز خواهد کرد. جریان های سوسیال دمکرات و راست گرا - آنان که چشم امید به تحولات درونی رژیم دوخته و به رفسنجانی توهم پیدا کرده اند - خود، میان نیروهای چپ و مدافع طبقه کارگر نخواهند آمد - پس لزومی به یک "مرامنامه" چپی برای حذف آنان نیست. حتی چنانچه افرادی یافت شوند که بنا بر معیارهای ما "کمونیست" نباشند و "مرامنامه" ما را

نپذیرند، اما در عمل از کارگران ایران و پناهندگان کارگروزمحتکش دفاع کنند، حضور آنان در میان مانه تنها بلا ایراد است، که مفید نیز خواهد بود. (۱)

در چنین اتحاد عملی، کلیه نیروها و یا افراد شرکت کننده از استقلال کامل سیاسی و تشکیلاتی برخوردار هستند. توافق های سیاسی و از بالا و "ملاحظه های سیاسی" برای نرنجاندن یک گروه و یا یک شخصیت و روش های "بده و بستان" در این گونه اتحاد عمل ها بیگانه است. نیروها و افراد شرکت کننده بر اساس توافق های عملی مشخص، کارهای خود را هم آهنگ کرده و انجام می دهند.

از این نیز فراتر می توان رفت. برای مبادله نظریات و آشنایی با عقاید یکدیگر تشکیل دهندگان اتحاد عمل می توانند - ضمن سازمان دهی فعالیت های عملی مشخص - بحث ها و سمینارها و تجمع های نیز تشکیل دهند. و همچنین نظریات ارائه شده را در یک بولتن سراسری انتشار داده و بین خود و سایرین توزیع کنند. این فعالیت مشخص نیز، نیازی به توافق های سیاسی ندارد. هر کس و یا هر نیرویی که خود را "چپ" می داند و در عمل به کارگران و زحمتکشان ایران خیانت نکرده باشد، قادر به شرکت در این تجمع ها است. همین و بس! معیارهای سفت و سخت تشکیلاتی الزاماً این قبیل تجمع ها را از عناصر غیر چپ "پاکیزه" نگه نمی دارد.

تشکیل نطفه های اولیه حزب انقلابی

گرچه اتحاد عمل مابین کمونیست ها، به تدریج زمینه را برای تقلیل پراکندگی چپ فراهم می آورد، اما به تنهایی بحران فعلی چپ را هرگز حل نخواهد کرد. بحران چپ صرفاً از طریق تجمع نیروهای چپ، زیر یک سقف، حل نمی شود. زیرا که ریشه های بحران چپ صرفاً در عدم انجام یک سلسله فعالیت های عملی مشترک و یا برگزاری سمینارهای بحث نهفته نیست. ریشه بحران چپ در بحران تاریخی رهبری انقلابی پرولتاریا در مقیاس جهانی نهفته است؛ و تا حل نهائی آن - یعنی تشکیل یک حزب انقلابی در سطح جهانی متکی بر تجارب چهار کنگره اول کمینترن و احیاء یک حزب پیشتاز انقلابی در ایران - کماکان اثرات بحران در درون جنبش کارگری جهانی و ایران باقی خواهد ماند.

اما، تشکیل حزب انقلابی کارگری در ایران، کار چندین نفر کمونیست - آنهم در خارج کشور نیست. حزب طبقه کارگر ایران با یستی از درون جنبش کارگری ایران و

بخصوص توسط پیشروی کارگری - رهبران طبیعی کارگران - بوجود آید. تشکیل چنین حزبی، یک روند طولانی را دربر خواهد داشت. انقلاب بیونی که به چنین روشی اعتقاد دارند، در مقابل خود کار درازمدتی را نهاده اند که صرفاً با بردباری و حوصله به نتیجه مطلوب خواهد رسید. روش های معمول "همه با هم" و یا "میان برزدن" با یستی کنار گذاشته شوند.

اما، به رغم آن، می توان ایجاد نطفه های اولیه یک حزب انقلابی را از هم اکنون - حتی در خارج کشور - تدارک دید. کمونیست های انقلابی با یستی بر محور اهداف و اصول انقلابی، (۲) وجه تمایز خود با گرایش های فرصت طلب و اصلاح گرادر جنبش کارگری ایران را روشن کنند؛ و بر مبنای آن، متحدان سیاسی خود را بیابند و شکل هایی برای دخالت سیاسی در مبارزات پیشروی کارگری در ایران و ساختن نطفه های اولیه یک حزب انقلابی، بوجود آورند.

پیشنهاد طرفداران "دفترهای کارگری سوسیالیستی"، برای تدارک چنین عملی، ایجاد هسته های کارگری سوسیالیستی است. "کارگری"، در جهت گیری سیاسی (و نهایتاً در ترکیب فعالین)؛ و "سوسیالیستی"، در برنامه و سیاست. هسته هایی که بر اساس ساختارهای تشکیلاتی دموکراتیک با رعایت اصل حق گرایش، بنا نهاده شده اند. هسته هایی که به تدریج طی دوره ای از فعالیت مشخص و مشترک در درون جنبش کارگری و مبارزات پیشروی کارگری - بر محور یک نشریه کارگری و تئوریک - وحدت کرده و نطفه اولیه یک حزب انقلابی در ایران را بنیاد خواهند نهاد.

م. رازی

۲۲ مارس ۱۹۹۳

یادداشت ها:

۱- برای مثال رجوع شونده گزارش تجربه یک اتحاد عمل چپ در انگلستان -

کمیته کارگری پناهندگی (کاری) - در جزوه "مسئله وحدت کمونیست ها".

۲- برای نمونه رجوع شونده "اهداف و اصول" طرفداران دفترهای کارگری

سوسیالیستی - در جزوه فوق الذکر.

درباره اتحاد چپ

مصاحبه زیر توسط برگزارکنندگان سمینار هانفر (۲۶ فوریه ۱۹۹۳) باریفیک خ. باری، یکی از طرفداران دفترهای کارگری سوسیالیستی ترتیب داده شد. سوال هایی که کلیه مصاحبه شوندگان بایستی طی ۱۰ دقیقه پاسخ می دادند از قرار زیر بودند: ۱- چه تعبیری از نیروی جنبش کمونیستی دارید؟ ۲- جنبش کمونیستی در چه شکلی و چگونه امروزه می تواند متحد شود؟ ۳- چه رابطه ای مابین نیروهای کمونیست ایرانی در خارج از کشور یا جنبش طبقه کارگر در داخل کشور وجود دارد و چگونه می توان این پیوند را تقویت کرد؟

۱.

تعبیر ما از نیروهای کمونیستی بایستی در ارتباط با وظایفی باشد که در مقابل این نیروها قرار دارد. یکی از آرمان های اصلی کمونیست ها در واقع ایجاد جامعه سوسیالیستی است. لازمه ایجاد یک جامعه بی طبقه - جامعه ای که کلیه اعضای آن بی نیاز و قادر به ارتقاء سطح فرهنگ شان باشند - رشد نیروهای مولده است. در جوامع سرمایه داری آنچه که پروسه رشد نیروهای مولده را مسدود می کند، دولت های سرمایه داری هستند. در وضعیت کنونی جهانی، کسانی می توانند لقب کمونیست و یا سوسیالیست انقلابی به خود دهند، که خواهان سرنگونی دولت های سرمایه داری و جایگزین کردن آن با دولت های کارگری باشند - یعنی خواهان تسخیر قدرت باشند. تسخیر قدرت و سرنگونی رژیم های سرمایه داری یکی از موانع اصلی برای ساختن سوسیالیسم را از میان بر می دارد. نیروهایی که خود را "کمونیست" می دانند و مسئله شان تسخیر قدرت نیست، به نظر من مستحق چنین نامی نیستند.

در ایران نیز همچنین! نیروهای کمونیست هستند که محور اصلی برنامه و هدفشان تسخیر قدرت و ایجاد جامعه سوسیالیستی باشد. کسانی کمونیست های واقعی هستند که خواهان به قدرت رساندن طبقه کارگر و دهقانان فقیر - یعنی خواهان انقلاب کارگری (که آغاز انقلاب سوسیالیستی است) باشند. این مسئله، وجه تمایز بین کمونیست های انقلابی و سایر گرایش های رفرمیست و فرصت طلب

است. اما، به منظور تسخیر قدرت، بدیهی است که بایستی آن طبقه‌ای که قرار است قدرت آتی را در دست بگیرد، ابزار خود را برای چنین کاری - از هم اکنون - ایجاد کند. ابزاری که از آن طریق بتواند تسخیر قدرت را سازمان داد. این ابزار چیزی نیست جز حزب پیشتاز انقلابی. در نتیجه یکی از وظایف اصلی کلیه انقلابیون امروزه، تلاش در راستای ساختن حزب انقلابی است. لیکن، ما امروز در خارج از کشور هستیم، و نمی‌توانیم حزب انقلابی کارگری را در خارج - دور از طبقه کارگر ایران و مبارزه روزمره زحمتکشان جامعه - بسازیم. حزب انقلابی زمانی می‌تواند شکل واقعی به خود بگیرد که حداقلی (از لحاظ کمی و کیفی) از پیشروی کارگری - رهبران طبیعی کارگران - در جامعه رابه خود جلب کرده باشد.

۲.

اما، تدارک ساختن نطفه‌های اولیه حزب را می‌توانیم از هم اکنون (چه در خارج و چه در ایران) ببینیم. این یکی از مسائل محوری مادر خارج کشور است. تدارک ساختن چنین حزبی مسئله وحدت نیروهای انقلابی و کمونیست را طرح می‌کند. کسانی که مسئله تدارک برای ایجاد حزب انقلابی کارگری را - هم اکنون - مد نظر ندارند و یا آن رابه بهانه‌های متفاوت، مانند "سواد آموزی" و "انتشار نشریه تنوریک" صرف و "بحث" های بی‌حاصل و غیره به تعویق می‌اندازند؛ و یا کسانی که (بدون بحث و تدارک و جلب سایر انقلابیون و پیشروی کارگری) نقداً حزب‌های با اصطلاح انقلابی خاص خود را تشکیل داده‌اند و از سایرین می‌خواهند که به آنها بپیوندند؛ هیچ‌یک از اینها در روند وحدت کمونیست‌ها - در راستای ساختن نطفه‌های اولیه یک حزب انقلابی کارگری - جای نمی‌توانند داشته باشند و خود را عملاً کنار گذاشته‌اند.

کمونیست‌های انقلابی در وضعیت کنونی نمی‌بایستی در جستجوی "ائتلاف" سیاسی با "همه" و "آنها" از بالا (در سطح رهبران!) باشند. وحدت سیاسی - تشکیلاتی "همه با هم" از بالا هرگز حتی کام‌های اولیه را برنخواهد داشت؟ برای مثال، چطور می‌توان با کسانی که اعتقاد به تدارک ساختن حزب انقلابی کارگری با پیشروی کارگری ندارند و یا نقداً حزب خود را تشکیل داده‌اند؛ و یا بانیرهایی که اعتقاد به تسخیر قدرت و جایگزینی رژیم فعلی در ایران را ندارند و یا خواهان انقلاب کارگری (انقلاب سوسیالیستی) نیستند، "با هم" وارد بحث و عمل (یا "همگرایی")

در يك "سامانه" ويائيك "جبهه چپ" در راستای تشكيل يك حزب) شد؟ چنین کاری عملی نیست. ضمن اینکه سیاست "همه باهم" به مفهوم تسلیم در مقابل عقب افتاده ترین نظریات در يك جمع ناهمگون است.

اما از سوی دیگر، یکی دیگر از وظایف مادر خارج از کشور، ایجاد "اتحاد عمل" کمونیست ها است. اتحاد عمل کمونیست ها یعنی وحدت کلیه نیروهایی که خود را کمونیست می دانند - صرف نظر از دیدگاه های سیاسی متفاوت - حول يك یا يك سری فعالیت های مشخص عملی. برای انجام اینکار نیز به توافق برنامه ای یا "مراومه" ای نیازی نیست. اما، از آنجایی که این يك اتحاد عمل "کمونیست" هاست، می توان در فعالیت ها چپ بود تا در برنامه (برنامه ای که هرگز نمی توان با آن به توافق رسید). مثلاً این اتحاد عمل می تواند تا کید اصلی فعالیت های عملی را دفاع از جنبش کارگری و پناهندگان کارگرو زحمتکش در خارج قرار دهد (کاری که گرایش های راست گرا از انجام آن ابا دارند).

۳

ارتباط با ایران نیز بایستی در راستای تدارك برای تشكيل حزب پیشتاز انقلابی قرار گیرد. برقراری ارتباط تنگاتنگ با رهبران طبیعی کارگران ایران (پیشروی کارگری) یکی دیگر از وظایف مادر خارج است. حزب انقلابی ایران نمی تواند بدون پیشروی کارگری (جوانانی که در دهه گذشته در صف مقدم مبارزات علیه رژیم قرار داشته اند) ساخته شود. برای این منظور نیز، کسانی که از هم اکنون تدارك ساختن نطفه های اولیه حزب انقلابی را (بر محور اهداف و اصول روشن و ساختار تشکیلاتی دمکراتیک) می بینند، بایستی حول يك نشریه مرتب کارگری سوسیالیستی دخالت سیاسی، نظری و عملی خود را - برای برقراری ارتباط با پیشروی کارگری - سازمان دهند.

بنابراین محور بحث کمونیست های انقلابی، در وضعیت کنونی - ضمن انجام يك سلسله فعالیت های مشترك بر اساس "اتحاد عمل" - بایستی حول وحدت اصولی سیاسی و تشکیلاتی، در راستای ایجاد نطفه های اولیه يك حزب انقلابی کارگری، با پیوند با پیشروی کارگری از طریق يك نشریه کارگری سوسیالیستی، باشد.

گزارشی از تجربه ای در یک کارخانه داروسازی

بعد از اخراج از کارخانه قبلی تمام تلاش خود را بکار گرفتم تا در کارخانه دیگری مشغول کار شوم. در کارخانجات مختلف ثبت نام کردم. برای ثبت نام، آنها فرمهایی می دادند که حکم تفتیش و بازرسی را داشت. چند نمونه از نوع سوالات را در زیر می آورم: چند جا کار کرده اید؟ کجا کار کرده اید؟ شغل پدرتان چیست؟ آدرس محل کارهای قبلی و آدرس محل کار پدر، برادر و خواهر خود را بنویسید. آدرس دقیق منزل را بنویسید. و از همه مهمتر، تهیه نامه عدم سوء پیشینه از اداره ای که تازه تأسیس شده بود و با وزارت کار ارتباط نزدیک داشت. به هر حال ۲ تا ۳ بار در هفته به آنجا می رفتم و هر بار کارمند آنجا می گفت: "به محض داشتن جا حتماً خبرت می کنم". تا اینکه بعد از یک ماه در کارخانه داروسازی که قبلاً ثبت نام کرده بودم، استخدام شدم.

این کارخانه ۲۰۰۰ نفر کارگر داشت. من هم در یکی از قسمت های بسته بندی به عنوان کارگر روزمزد مشغول کار شدم. کارگران روزمزد پس از سه ماه اخراج می شدند. و در این مدت، نه بیمه اجتماعی و درمانی داشتند و نه می توانستند از حقوق ویژه ای که دیگر کارگران تا حدودی از آن برخوردار بودند، استفاده کنند. جوابی هم که مدیریت به این مسئله می داد این بود که، وقتی کارگری به استخدام رسمی درآمد، می تواند از تمام مزایا برخوردار شود. و این خود مورد سوال بود که آیا کارگران روزمزد می توانند به استخدام رسمی در آیند. واضح بود که این کارگران باید از فیلتر مدیریت می گذشتند و سرسپردگی و آماده به خدمت بودن خود را ثابت می کردند. در غیر این صورت محترمانه و طبق قانون رسمی اخراج می شدند. اما خوشبختانه تعداد این کارگران بسیار کم بود.

قسمتی که من در آنجا کار می کردم شامل بسته بندی پماد، قرص، شربت و کپسول بود. ۵ تا ماشین کار بود که ۲۵ نفر کارگر روی آنها کار می کردند. اکثر آنها را زنان تشکیل می دادند.

کار ما آنجا تبلیغ بر علیه استخدام کارگر روزمزد بود. سعی می کردیم با افراد و هواداران گروه های مختلف در آنجا آشنا شویم و مسائل حاد کارخانه را بدانیم و در

رابطه با استخدام کارگران روز مزد و وضعیت آنان بحث کنیم. قرار شد جلسه ای از کارگران روز مزد تشکیل شود. این جلسه هفته بعد برگزار شد. پس از بحث و گفتگو، قرار شد تنها ۳ نماینده از کارگران روز مزد انتخاب شوند، چون در آن زمان مسئله امنیتی مطرح بود و غیره. من نیز به عنوان یکی از نمایندگان انتخاب شدم. هفته بعد جلسه ای تشکیل دادیم و تصمیم گرفتیم اعلامیه ای در رابطه با مخالفت علیه استخدام روز مزدی کارگران، انتشار دهیم. متن اولیه اعلامیه را من تهیه کردم و پس از بحث روی آن و اصلاح شدن، توسط فعالین پیکار چاپ شد و آنرا در بخش های مختلف رخت کنی پخش کردیم. این اعلامیه تأثیر خوبی گذاشت. البته تبلیغ حول آن را مرتب ادامه دادیم. پیکاری هادر کارخانه نهادی بنام "کمیته دمکراتیک" داشتند. مسئله اسم نبود، اینکه ما چگونه بتوانیم از این وسیله به هدف برسیم مهم بود. اما آنها خیلی دگم بودند. آنچه ما و کارگران مستقل مطرح می کردیم برایشان مهم نبود و فقط خود را می دیدند. قرار بود بعد از دو مین جلسه جزوه ای در رابطه با مشکلات و مسائل کارخانه و راه حل عملی آنها در بیاوریم و پخش کنیم. در سومین جلسه آنها از این کار سر باز زدند و عملاً جلسات بعدی منحل شد. ما تصمیم گرفتیم خودمان هفته بعد جلسه بگذاریم و بحثها را ادامه دهیم و قدم های عملی در این رابطه را برداریم. پس از آن جزوه کوچکی در آوردیم که تجربه بعضی از کارخانجات در رابطه با مسائل مختلف در آن گنجانده شد. در این موقع پیکاری ها عملاً موضع گرفتند. در حالی که ما در این رابطه فعالیت می کردیم، اتفاقات دیگری نیز رخ داد. از جمله: چون نزدیک عید بود کارگران منتظر سود ویژه خود بودند. کار فرما از امر امتناع می کرد. دلیل او این بود که چون جنگ است، بایستی ویرانی ها را آباد کنیم و بجنگیم و اجازه ندهیم دشمن وارد خاکمان شود. کارگران بخش ما اعتصاب کردند. سرپرست بخش هم آمد و همان حرف های کار فرما را تکرار کرد. یکی از کارگران بلند شد صحبت کرد. او گفت: "سال گذشته وعده و وعیدهایی از این قبیل به کارگران دادید. گفتید زیاد تولید کنید، باید به جبهه جنگ بروید، به پشت جبهه کمک کنید، ساعات بیشتر کار کنیم و حقوق اضافه کاری معادل حقوق ساعات عادی بگیریم. اینها خیال خام است. اعتصاب ادامه خواهد داشت تا سود ویژه ها را پرداخت کنید." اعتصاب ۲ روز طول کشید و سود ویژه ها پرداخت شد.

مسئله دیگری که اتفاق افتاد این بود:

یکی از کارگران ماشین کار که من در آن ریل کاری کردم، به هنگام پرس در

پماد انکشت دستش قطع شد. من می خواستم آنرا به عنوان پماد در جعبه بسته بندی کنم، دیدم انکشت آغشته به خون است. آن طرف رانگاه کردم دیدم کارگر بیچاره روی زمین افتاده و از او خون می رود. فوری به سرپرست اطلاع دادم. کارگر مجروح را روی زمین می کشیدند تا اینکه دو نفر از کارگران آمدند او را کول کردند و بردند. کارفرما گفت آمبولانس حاضر نیست. بلاخره او را با اتوبوس به بیمارستان رساندند. البته او بعد از یک هفته به سر کار بازگشت. همه تعجب کردیم که چرا بیشتر استراحت نکرده. اما پیش خود می دانستیم که استراحت بیشتر او مواجه با اخراجش می شد.

مسئله دیگر وجود شورای فرمایشی و نمایندگان سرسپرده مدیریت بود. تمام اقدامات این شورابه نفع مدیریت بود. البته انجمن اسلامی هم بود که صرفاً فرمالیته بودند. چون شورای فرمایشی خودش می توانست به تنهایی همه کارهایش را انجام دهد.

مسئله دیگری که اتفاق افتاد، کشته شدن یکی از هواداران زن پیکار در تظاهرات خیابانی علیه بنی صدر، توسط یکی از پاسداران کارخانه به نام "عباس" بود. کارگران از این فرد که عضو انجمن اسلامی بود، نفرت پیدا کرده بودند و او را از هر لحاظ ایزوله کرده بودند. البته این فرد کارگر نبود و تنها به اسم کارگر در آنجا استخدام شده بود و همیشه هم خود مختار و آزادانه عمل می کرد. در ساعات کار مرتب به کمیته رفت و آمد می کرد. او در کمیته منطقه ۱۵ در خیابان جمهوری، پاسدار بود.

پس از ۳ ماه در پی فعالیت های گوناگون در رابطه با تشکیل شورای واقعی، افشاء ماهیت شورای فرمایشی آنجا، اعتراض به تفاوت حقوق زن و مرد در رابطه با کار مساوی، اعتراض به عدم وجود وسائل ایمنی، مسئله کارگر رسمی و کارگر روز مزد... شناسایی شده و از کارخانه اخراج شدم.

فرزانه

نقش زنان در اتحادیه های کارگری

بخش دوم :

=====

" زنان در آن واحد، هم استئمارشده ترین بخش طبقه کارگرند، هم بیگانه شده ترین بخش آن". در شماره قبل نشریه، بخشی از نظریات خانم وایز را که به امر تبعیض علیه زنان در درون طبقه کارگرو سازمان های اتحادیه ای آن می پرداخت، خواندیم.

آنچه در زیر می آید، بخش دوم مقاله اوست، تحت عنوان " زنان و مبارزه برای کنترل کارگری"، که در سال ۱۹۷۳ نگاشته شده است.

در این بخش وی ۱۲ خواست ویژه زنان دستمزد بگیر را طرح می کند و توضیح میدهد. جدا از بعضی خصوصیات حقوقی و تعاریف خاص انگلستان که کشور مورد بحث است، حیطة وسیع و همه جانبه ای که در اینجا طرح می شود، ودقت و موشکافی به کار رفته در طرح خواست ها، کمکمی خواهد بود برای گسترش این بحث در بین پیروان کارگری و انقلابی ها، و همینطور همه زنان مبارز ایرانی.

لازم به یادآوری است که مقاله خانم وایز نخستین بار توسط "کانون کتاب ایران" در سال ۱۹۸۵ انتشار یافت.

* * *

خواست های دوازده گانه ای که برای وصول بداتها مبارزه باید کرد...

خواست هایی هست که رسیدن به آنها جز از طریق مبارزه ای خستگی ناپذیر میسر نیست. این خواستها، در مجموع، شرایط کار روزندگی زنان را تغییر خواهد داد و در نبرد عمده برای پیروزی بر نظام سرمایه داری موثر خواهد افتاد. حصول این خواستها به یک سان منافع زنان و مردان کارگرا را مین میکند.

● (۱) - تبعیض مثبت به سود زنان یا بیدم در شاخه های اتحادیه ها و هم در خانه های سندیکائی به مورد اجرا نهاده شود تا در عمل به "شکلی از برابری" دست یابیم. همه کمیته های کارگری - در محل های کار و در اتحادیه ها - می باید به نسبت تعداد زنان شاغل عضو داشته باشند. وصول به این امر مستلزم آن است که تعداد دکتیری از

زنان کارگریدرنگ به عضویت کمیته‌ها درآیند. کاملاً محتمل است که بسیاری از این زنان به‌عللی که اشاره شد برای عضویت در کمیته‌ها پابیش نگذارند، اما این موضوع نباید به آن شود که کارگران مرد جای خالی زن‌ها را پرکنند. کافیت کوشش و پیگیری لازم به عمل آید و بخصوص زنان با معاینه ببینند که به آنها به چشم "فولبایشی امور مردان" نگاه نمی‌کنند و با روی گشاده‌مورد حسن اقبال قرار می‌گیرند، تا به عضویت در کمیته‌ها راغب شوند.

ممکنست یکی معترض باشد که: "خیر! مقام و مسوولیت، در کمیته‌ها باید به کسانی سپرده شود که عملاً شایستگی‌شان را اثبات کرده باشند". حیرت‌زبایی است اما دوتا اشتباه در آن هست که جوابش با من: اولاً، انسان فقط وقتی میتواند شایستگی و لیاقت خودش را بروز دهد که فرصت بروز دادن آن را به وی داده باشند، گذاشته باشند تجربه پیدا کند، و دیده باشد که به او اعتماد دارند. بی این امکانات، شایستگی بی شایستگی! - این یکیش، دومیش اینکه اینجا کارساز اصلی شایستگی نیست بلکه قدرت است، و در این مورد هم باید به خاطر داشته باشیم که زن‌ها به داشتن قدرت عادت ندارند، بلد نیستند قدرت را به کار ببرند، نتیجه اینکه اگر شایستگی معیار موفقیت باشد، بی تعارف بایستد در "مقامات بالا" کلی تغییرات و تبدیلات صورت بگیرد!

زن‌ها را باید در اتحادیه‌ها به کار گرفت. باید تعداد هر چه بیشتری از آنها را برای عضویت بسیج کرد، باید از منافعی‌شان دفاع کرد، حتی اگر لازم باشد باید چه در داخل اتحادیه و چه در خارج آن جلومردان خام فکر و عقب مانده‌ای که حاضر نیستند با زنان همکارشان احساس همبستگی کنند، تمام قداست‌ها.

یکی از خواستهای عمومی جنبش کارگری شورائی اینست که خود کارگرها صاحب اختیار سازمان‌های خود باشند، و این طبعاً شامل زنان کارگر هم که یک چهارم اعضای اتحادیه‌ها را تشکیل می‌دهند و در حال حاضر انگار اصلاً وجود خارجی نیز ندارند، می‌شود.

دستمزد برابر: در جنبش اتحادیه‌های کارگری معمول بوده است در مورد لزوم برابری دستمزد زن و مرد چنین استدلال کنند که: "کم‌تر بودن دستمزد زنان به میزان دستمزد مردها صدمه می‌زند" - این نحوه استدلال، از موضوع "برابری دستمزد" چیزی می‌سازد که انگار حکمت‌باله و علت وجودیش "دفاع از دستمزد مردان" است. می‌بینیم که در این مورد هم اگر چه دفاع از حقوق زنان

"موضوع اصلی" است خود آنها همچنان "نقش دست دوم" را پیدایمی کنند، بیسبب موضوع را با ایده‌های شکل مطرح کرد که : زنان به طور قطع باید از دستمزد برابر برخوردار شوند تا بهره‌کشی از آنان، علیرغم تأثیری که بردستمزد مردان می‌گذارد، کاهش یابد!

شک نیست که دستمزد پائین، دستمزدها را در همه سطوح به مخاطره می‌اندازد، اما از این مقدمه درست به این نتیجه نادرست نمی‌توان رسید که دستمزد برابر در یک صنعت، به سود مردانی که در آن رشته‌ها کار می‌کنند مآخذ شود. ارتقاء میزان دستمزد زنان در مشاغل مشخص، در مقایسه با کل رشته اشتغال، فقط موجب خواهد شد که زنان شاغل در آن رشته از "دستمزد بهتری" برخوردار شوند، چنین امری باز هم کارفرمایان را قادر خواهد کرد که از این زنان به عنوان کارگر ارزان قیمت برای رفع کمبود نیروی کار خود بهره‌گیرند، زیرا برابر اثر "دستمزد بهتر" تعداد بیشتری از زنان بسوی مشاغل که پیش از آن جلب‌شان نمی‌کرد روی می‌آورند. به طور مثال می‌توانیم مورد رانندگان اتوبوس‌ها را در نظر بگیریم، دستمزد برابر، در این زمینه، مطلقاً اثری بردستمزد مردان نگذاشته است.

از آنچه در این باب گفته شده هیچ وجه نباید چنین نتیجه گرفته شود که فی‌المثل "موضوع برابری دستمزد، موضوعی فاقد اهمیت است"، بل منظور این است که نظریه "دستمزد زنان" را با ایده‌های بوسیدوبه‌توجه گذاشت! چنانچه دستمزد برابر در کل طیف اشتغال وجود می‌داشت، آنگاه نظریه "مزد بهتری برای زنان" معنی خود را از دست می‌داد و ما می‌توانستیم مدعی شویم که زنان، دیگر "نیروی ارزان کار" را تشکیل نمی‌دهند.



(۲) - تعریف دستمزد برابر به مثابه "وضعیتی که در آن، متوسط دستمزد زنان، در تمام مشاغل، با متوسط دستمزد مردان برابر است" - هر تعریف دیگری جز این، ناقص است.

"ترخ شغل" و "دستمزد برابر، درازای کار برابر"، پیشرفت بحساب می‌آید، اما آن دسته از مشاغلی را که خاص زنان است در بر نمی‌گیرد، چرا که در چنان مشاغلی کارگر مردی وجود ندارد که دستمزدش با زنان مساوی باشد یا نباشد. "دستمزد برابر درازای کاری با ارزش برابر" نیز که تعریفی رایج

است به حل مسأله کمکی نمی کنند زیرا که خود، مسأله "ارزشیابی مشاغل" را بمیان می آورد، مگر می شود ارزش برابر را تعیین کرد؟ - اصولا باید به برنا مه های "ارزشیابی کار" با تردید بسیار نگاه کرد. برمی دارند عواما مل گوناگونی را که در یک کار معین وجود دارد شمار می کنند: درجه مهارت را، طول مدت آموزش فنی را، مسوولیت واگذار شده را، تلاش جسمانی را، وجهه و چه را... آن وقت همه اینها را می سنجند، یعنی به هر کدامشان درجه مختلفی از اهمیت تعلق می گیرد. تازه، خود این که هر عاملی به چه شکل سنجیده می شود در قضاوت نهائی اثر تعیین کننده ای به جا می گذارد (خوب، مثلا می شود برای سنگینی شخص امتیاز بیشتری قائل شد تا برای سبک وزنی و چابکی او، یا درست بعکس). کارفرما میتواند به راحتی تمام "کارشناسی" بیاورد که "باشیوه های علمی" و "با حساب دود و تا چها رتا" ثابت می کند ارزش کار زن ها نصف ارزش کار مردهاست!

● (۳) - تمام اقدامات مربوط به ارزشیابی مشاغل باید زیر نظرارت کمیته های کارگری (مرکب از خودکارگران، ونه مسوولان سندیکاها) انجام گیرد که دست کم پنجاه درمدا معضایش را زنان تشکیل داده باشند. دقت شود که میگوئیم "۵۰٪ اعضای کمیته" ونمی گوئیم "به نسبت تعداد کارگران" زیرا قعدما این است که وسیله تضمین شناسائی وزنه زنان میسر شود.

در حال حاضر، از موضوع ارزشیابی کاروروش درجه بندی کارگران، به مثابه وسیله ای برای نفاق افکنی میان آنان استفاده میشود. ما این پیشنهاد سوم را برای بهبود وضع عنوان می کنیم به ویژه در مورد زنان، اما کل مسأله تفاوتها در دستمزد، باید از سوی جنبش سندیکائی مورد رسیدگی کامل قرار بگیرد.

از این گذشته ما باید این نکته را دریا بیم و بطور مداوم بران تاکید کنیم که در واقع، تقسیم درآمدها و به ویژه ثروت مردم (اگر چیزی داشته باشند) به نحو عادلانه و بر اساس شایستگی آنها میان شان صورت نگرفته است. ارزشیابی عادلانه مشاغل نمی تواند جانشین توزیع سوسیالیستی منابع باشند. اما با این همه، خواست دایر بر نظرارت کارگری بر عملیات ارزشیابی مشاغل، برای جنبش خواستی طبیعی و بسیار مهم است.

این قانون، هرکارفرمای واحدی را ملزم میکند که در ازای انجام یک کار معین یا دوکار مشابه، به زنان و مردان کارگردستمزد برابر بپردازد. مفهوم "کارفرمای واحد" بر "گروه کارفرمایانی که با یکدیگر شریکند" نیز تطبیق پیدا می کند. استفاده همه جانبه از این قانون، باید از طریق تشکیل کمیته های مشترک زنان کارگرتضمین شود.

در حالی که سندیکا های کارگری برای رفع نواقص و معایب این قانون کمترین کوششی به کار نمی برند، سازمان های مدافع منافع کارفرمایان، برای سنگ انداختن در راه اجرای مفاد آن از هیچ اقدامی کوتاه نمی آیند. فی المثل "فدراسیون مهندسان کارفرما" به اعضای خود توصیه کرده است در مشاغل معینسی تنها زنان یا تنها مردان را به کار بگمارند تا موضوع برابری دستمزدها منتفی شود!

"اتحادیه های کارگری مهندسان" - و نیز دیگر اتحادیه ها - بایست بی درنگ تضمینات لازم را فراهم آورند تا راه هرگونه اقدامی در جهت امکان "تنگ جسی شدن مشاغل" مسدود گردد.

به کارفرمایان توصیه میشود که دستمزدهای نازل مردان را در حداقل ممکن نگه دارند چرا که گویا قرار است این ها پایه و معیار مقایسه دستمزدها قرار گیرند. پاره ای از کارفرمایان نیز قصد دارند کارمردان را به عنوان "کار سنگین" و کار زنان را به عنوان "کار سبک" ارزیابی کنند تا بتوان اختلاف دستمزدها از این طریق قابل توجیه کرد - جالبست! اگر قرار باشد حداقل اکثر واحدها دستمزدها را شاغلان سنگین ترین و سبک ترین کارها دریافت کنند، آنگاه اثبات ایمن بدبختی آقایان مدیرعاملان و اعضای هیات مدیره کارخانه ها و شرکت ها، کسبه درآمدنا چیزشان حتی هزینه ایاب و ذهاب آنها را نیز تا مین نخواهد کرد چندان مشکل نخواهد بود و به منطق افلاتون و ارسطو نیاز نخواهد داشت!

"فدراسیون سازندگان جعبه مقوایی" در بریتانیا، چهار عامل را برمی شمارد که میتواند در جهت تبعیض دستمزدها به کار گرفته شود: نشان سابقه خدمت طولانی، نشان لیاقت، جایزه فقدان غیبت، تمدیق علاقه به اضافه کاری.

نشان سابقه خدمت طولانی وسیله ایست برای تضمین "وفاداری" کارگر نسبت به شرکت یا کارخانه، طریق دیگری برای نفاق افکنی میان کارگران، نشان لیاقت، راه اعمال تبعیض به سود "بسران آبی چشم" را می‌گشاید و ضمناً به کارگران ثابت می‌کند که خاصه خرجی فردی زودتر از همبستگی طبقاتی میوه می‌دهد. جایزه فقدان غیبت جماعتی است که راست بفرق کارگران اعتمادی فرود می‌آید، اما در مورد زنان کاربرد شمر بخش تری دارد: برای زنان غالباً پیش می‌آید که برای پرستاری از فرزند و یا همسر بیمار خود نیازی به مرخصی یا غیبت از کار پریش آید. برابری، زمانی برقرار می‌شود که پدران نیز در دست برای همین مسواری ناچار به گرفتن مرخصی یا غیبت شوند. جایزه فقدان غیبت، کارگر را به برده‌ئی تبدیل می‌کند. مورد آخر، یعنی "اضافه کاری" را جداگانه بررسی خواهیم کرد، اما در اینجا نکته قابل توجه اینست که "علاقه" به اضافه کاری را عنوان کرده‌اند و نه خود آنرا. یعنی به این ترتیب کارگر مرد چک سفید ماضی به کار فرما تقدیم می‌کند تا او به هر شکلی که خواست از آن استفاده کند!

پی بردن به این امر که اگر کارگران مرد به بهای تعدی به حقوق زنان کارگر امتیازاتی به چنگ آورند در واقع تیشه به ریشه خود زده‌اند، به هوش فوق العاده‌ای نیاز ندارد. هر که بدین امر گردن نهد، خود را به عامل ارباب بدل کرده است و لایق آنست که با او همچون اعتصاب شکنان رفتار شود. ادامه دارد...

باقی از صفحه ۳۳

امیدوارم به شما توهین نشود، ولی باور کنید برنامه عمل شما تاکنون هیچ تفاوت زیادی با برنامه‌های حزب توده و اکثریت ندارد.

هاوار

۱۳ جون ۱۹۹۲

هندوستان: درگیری‌های مذهبی

زنگ خطری برای نیروهای جنبش کمونیستی

این مقاله براساس نوشته‌ای تحت عنوان "پیدایش بنیادگرایان هندو" مندرج در نشریه ClassStruggle شماره ۵۲ (فوریه ۱۹۹۳) نگاشته شده است.

دسامبر ۱۹۹۲ بسیاری از شهرهای بزرگ هندوستان بار دیگر به صحنه زد و خورد خونین هندوها و مسلمان‌ها، تبدیل گردید. این زد و خوردها، در مدتی کم تراز دو هفته - طبق آمار رسمی دولت هندوستان - ۱۵۰۰ کشته و بیش از ۶۰۰۰ مجروح از خود به جای گذاشت. این درگیری‌ها که در ایادیه (شهر کوچکی در شمال هندوستان) آغاز شد، اساساً علتی سمبولیک داشت.

طبق ادعای "بنیادگرایان" هندو، مسجد متروکه‌ای که در شهر ایادیه وجود دارد، در زمانی که مسلمانان این منطقه را به اشغال خود در آوردند، بجای یک مقبره هندو ساخته شد. پیروی این ادعا، آنها سالهاست با برگزاری تظاهرات و غیره خواستار خراب کردن این مسجد و بنای دوباره مقبره هندو، شده‌اند. بدنبال این خواست بالاخره در روز ۶ دسامبر ۹۲، هندوهای "بنیادگرا" با سازماندهی چند هزار نفر از طرفداران خود، به این مسجد حمله کردند و سنگ سنگ آن را از جای در آوردند.

بدنبال این حرکت قتل عام در شهرهای مختلف آغاز شد. هندوها که دارای نفوذ زیادی در دستگاه‌های پلیس و ارتش هندوستان هستند، در زیر پوشش این دستگاه‌ها حملات خود را به مسلمان‌ها آغاز کردند. در یک مورد دسته‌ای که طرفدار یکی از سازمان‌های محلی بنام شیوسناست، با استفاده از چاقو و بمب‌های اسیدی و غیره، حمله به سکنه یکی از محلات حاشیه نشین در بمبئی را سازمان داده و پس از کشتن تعدادی و مجروح کردن تعدادی دیگر، آنجا را به آتش کشیدند. اکثر ساکنین این محله از کارگران مهاجر بیکاری بودند که عمدتاً از مناطق مرکزی هندوستان به آنجا روی آورده بودند. اینها فقیرترین قشر کارگران هندوستان هستند.

ریشه اصلی این اختلافات در سه قرن استعمار هندوستان، توسط امپریالیسم انگلیس نهفته است. استعمارگران انگلیسی از حربه‌های متفاوتی برای تداوم سلطه خود استفاده می‌کردند. یکی از این حربه‌ها اختلافات مذهبی و قبیله‌ای بود که به شکل نطفه‌ای و از سالها قبل از برقراری سلطه استعمار، میان گروه‌های مختلف وجود داشت. انگلیسی

ها با استفاده و یاد مراد دی حتی یاد امن زدن هر چه بیشتر به این اختلافات به سلطه خود ادامه می دادند.

وجود گروه ها و دسته های مذهبی مختلف در هندوستان انعکاس نوع تقسیم اجتماعی کار در این کشور در طول چندین قرن گذشته است. بارشد هر چه بیشتر اقتصادی و جابجایی و در نتیجه ادغام جمعیت، مرزهای میان این گروه ها و دسته ها کم رنگ تر شد. امپریالیزم انگلیس اما، نه تنها به این روند هیچ گونه کمکی نکرد (مثلاً از طریق از میان بردن بی عدالتی و ستمگری های بی که به آنان می شد)، بلکه با دادن امتیازات قانونی به این و یا آن کاست به تقویت این بی عدالتی ها کمک می رساند.

سیاست امپریالیزم در مورد پیروان دو مذهب اصلی - هندو و اسلام - این بود که، در حالی که تظاره به دفاع از مسلمان ها می کرد، به حفظ سلطه اجتماعی اکثریت هندو در تمام ارکان جامعه مبادرت می ورزید.

زمانی که انزجار توده ها از استعمارگران آغاز شد، کارگزاران استعمار سازان دهی قتل عام های مذهبی را، جهت منحرف کردن افکار مردم از مسئله استقلال، در دستور کار قرار دادند. در پرتو این تحولات بود که سالها قبل از استقلال، رهبران مذهبی که اسلاف "بنیادگرایان" فعلی محسوب می شوند، پدید آمدند.

با پایان جنگ جهانی دوم مبارزات ضد استعماری در هندوستان اوج گرفت. اعتصابات بزرگی بوقوع پیوست. از پرسنل نیروی دریایی تا کارگران کارخانجات ریسندهی خواست های اقتصادی و سیاسی خود را، مطرح کردند. در پرتو این مبارزات بود که مذاکرات برای کسب استقلال، آغاز شد. و سال ۱۹۴۸ برای آن در نظر گرفته شد.

پیروی این تصمیم مخاصمات دسته های مذهبی برای هر چه قوی تر کردن موقعیت سیاسی - اجتماعی آینده خود، شروع شد. اولین موج این درگیری ها ۱۸ هزار کشته از خود بجای گذاشت. در پی این کشتارها امپریالیزم مجبور شد سال کسب استقلال را به ۱۹۴۷ جلوی بیاورد.

گسترش قدرت استعماری بورژوازی انگلیس، هندوستان را به لحاظ اجتماعی و مذهبی به بشکه باروتی تبدیل کرد. با برچیده شدن بساط استعمار نه تنها از احتمال انفجار هر لحظه این بشکه باروت کم نشد، بلکه احتمال آن را زیاد تر کرد. با سپردن قدرت به بورژوازی هند، امپریالیزم دست خود را از تمامی مشکلات موجود در هندوستان، شست. امروز مشکلاتی که سالها گریبان گیر توده های زحمتکش بوده است، همچنان به قوت خود باقی است. درگیری های مذهبی بدون پیدایش هیچ گونه راه حلی تنها هزاران

کشته بجای می‌گذارد.

حال با توجه به مسائل فوق، نگاهی به وضعیت طبقه کارگر هندوستان می‌کنیم. پرسش اصلی این است که، در پرتو این همه مصائب اقتصادی و اجتماعی، چه چشم اندازی می‌تواند برای ۴۰ میلیون کارگر هندی که کل جمعیت کارگران صنعتی را تشکیل می‌دهند، وجود داشته باشد؟

در حال حاضر، از یک سو، سازمان‌های کارگری درون جنبش کارگری همچون اتحادیه کارگران هندی^۱ با بیش از یک میلیون عضو وجود دارد که عمدتاً از کارکنان اداره‌ها هستند. مهمترین فدراسیون اتحادیه‌ای هندوستان وابسته به حزب کنگره است (این حزب علی‌رغم ۴۰ سال روی کار بودن، توانسته است اعتباری که در اوایل، در رابطه با سیاستهایش علیه استعمار انگلیس بدست آورده بود را، حفظ کند). از سوی دیگر فدراسیون‌های کارگری‌ای که وابسته به جنبش سوسیالیستی و احزاب کمونیست هستند، شامل نیمی از کارگرانی است که در اتحادیه‌ها متشکل هستند.

جنبش اتحادیه‌ای اما، در کلیت خود بسیار بوروکراتیک و حتی به فاسدی احزابی است که به آنها متعلق است. امپریالیزم قبل از استقلال، و پس از آن، حزب کنگره، چنان چارچوب‌های قانونی‌ای به دور حرکت‌های کارگری قرار داده است که امروز کنترل طبقه کارگر از طریق خود دستگاه بوروکراتیک حاکم بر اتحادیه‌ها، به سهولت انجام می‌گیرد. در طول ده سال گذشته علی‌رغم حملات شدید بورژوازی به حقوق کارگران، رهبران اتحادیه‌های کارگری کاری بجز سر تعظیم فرود آوردن در مقابل این حملات، انجام نداده‌اند. اینان تنها کاری که انجام داده‌اند این بوده که در مواقعی که دعوی بین کارگران و کارفرمایان به دادگاه رجوع داده می‌شود و کارگران در دادگاه محکوم می‌شوند، برای آنها تقاضای فرجام می‌کنند. جای تعجب نیست موقعی که ۲۲۰ هزار کارگر صنایع پارچه بافی در بمبئی برای یک سال (۱۹۸۳-۱۹۸۲) دست به اعتصاب عظیم خود زدند، اعتصابشان توسط یک سیاستمدار که به فکر موقعیت سیاسی آینده خود بود، رهبری شد. در این مقطع کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری در بهترین حالت (یعنی آن وقت که برخلاف این حرکت اقدام نمی‌کرد) لنگان‌لنگان در پس این اعتصاب حرکت می‌کرد.

خلاصه در شرایطی که طبقه کارگر هندوستان در فقر و فلاکت بسر می‌برد و حرکت‌های انقلابی و مطرح کردن خواست‌های اقتصادی و سیاسی، تنها راه برون رفت از این وضعیت است، رهبران اتحادیه‌های کارگری در ازاای مستی مقام و منصب، کارگران را

همواره در منجلاب بورژوازی غوطه ور کرده‌اند.

از سوی دیگر احزاب سیاسی‌ای وجود دارند که ادعای دفاع از طبقه کارگر را دارند. بیه زعم خود مبارزه طبقاتی کرده و حتی خود را کمونیست نیز می‌نامند. جنبش کمونیستی هندوستان به طور کلی نشان داده‌است که می‌تواند اقدامات رادیکالی انجام دهد. برای مثال در سال ۱۹۴۶ و ۱۹۵۲ رهبری مبارزات دهقانان را علیه زمین داران بزرگ رهبری کرد. حزب کمونیست در آن زمان نشان دادنه تنها می‌تواند اعتراضات توده‌های فقیر را رهبری کند، بلکه قادر است حتی به مبارزه مسلحانه علیه ارتجاع دولتی مبادرت ورزد. و در نتیجه این اقدامات بود که بلاخره کمونیست‌ها توانستند در چندین استان مهم منجمله کراالا در سال ۱۹۵۷ و ده سال بعد در بنگال (سومین استان بزرگ هندوستان) قدرت را به دست گیرند (در این مقطع بدنبال یک سری انشعابات در حزب کمونیست، دو حزب کمونیست فعلی بوجود آمدند). کمونیست‌ها اما، با به قدرت رسیدن چهره خود را به یک باره عوض کردند چنانچه دیگر رنگ و بویی از رادیکالیسم سابق خود را نداشتند. رفرم‌هایی که قرار بود در مناطق روستایی انجام دهند را کنار گذاشتند و به سرکوب همان دهقانان فقیری پرداختند که در انتخابات به آنها رأی داده بودند. و بلاخره در سال ۱۹۸۱ عملاً به زمین داران بزرگ تسلیم شدند. و در سال‌های ۷۷-۱۹۷۵ با اعلام "وضعیت اضطراری" از طرف ایندرا گاندی و برای حفظ مقام و منصب‌های خود، بطور کلی دست از مبارزه برداشتند.

امروز در شرایطی که درگیری‌های مذهبی همچون مسئله ایادیه همچنان ادامه دارد، هر دو حزب کمونیست در هند برای جلوگیری از این نوع درگیری‌ها پیشنهاد جبهه‌ای از دست چپ‌ترین احزاب تا دست راست‌ترین آنها (حزب کنگره) را به میان کشیده‌اند. یعنی تشکیل جبهه‌ای که اکثریت آنرا کسانی تشکیل می‌دهند که خود سالهاست فقرو فلاکت توده‌ها را سازمان داده‌اند.

در حال حاضر هندوستان همچون بشکه باروتی است که همانطور که در گذشته نشان داده‌است می‌تواند هر لحظه به انفجار کشیده شود. در غیاب دخالت مستقیم نیروهای انقلابی و ابزار این دخالت که همانا حزب انقلابی است، این انفجار می‌تواند خارج از چارچوب مبارزات کارگران و زحمتکشان و به ویژه در حوزه مسائل مذهبی، صورت گیرد. درگیری‌های مذهبی دسامبر گذشته زنگ خطری است برای امکان وقوع این انفجار.

منوچهر افشار

بیانیه اول ماه مه

بیانیه زیر در روز اول ماه مه ۱۹۱۸، یعنی چند ماه پس از نخستین انقلاب پیروزمند کارگری در جهان، انقلاب اکتبر روسیه، در "ایزوستیا"، ارگان کمیته اجرائیه مرکزی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه منتشر شد.

خصلت تمامی جنبش کارگری در دوران بین الملل دوم در تاریخ و سرنوشت جشن روز اول ماه مه منعکس شده است.

روز اول ماه مه در کنگره بین الملل سوسیالیستی در سال ۱۸۸۹، بعنوان روز جهانی کارگر تعیین شد.

هدف از این کار این بود که بوسیله تظاهرات همزمان کارگران تمام کشورها در این روز، زمینه برای وحدت آنان در یک سازمان بین المللی کارگری انقلابی با یک مرکز جهانی و جهت گیری سیاسی جهانی واحدی فراهم گردد.

کنگره پاریس که چنین تصمیمی را اتخاذ کرد، در واقع همان اهداف جامعه بین الملل کمونیست و بین الملل اول را دنبال می کرد. برای بین الملل دوم میسر نبود که از همان ابتدا این الگوراسر مشق قرار دهد. در طی ۱۴ سالی که از بین الملل اول می گذشت، سازمان های طبقاتی پرولتاریا در اغلب کشورها رشد کرده بود - سازمان هایی که فعالیت های خود را مستقل از یکدیگر در کشورهای خود انجام می دادند و آماده وحدت در سطح بین المللی بر اساس اصول مرکزیت دموکراتیک نبودند.

برگزاری جشن های روز اول ماه مه می بایست آنها را برای چنین اتحادی آماده می ساخت. از اینرو، شعار ۸ ساعت کار در روز که بواسطه شرایط آن دوره از رشد نیروهای مولده تعیین شده بود و در میان توده های وسیع کارگران اغلب کشورها محبوبیت یافت و بعنوان شعار این روز معرفی شد.

وظیفه اساسی ای که به جشن های روز اول ماه مه محول شده بود عبارت بود از تسهیل جریان تبدیل طبقه کارگر به یک مقوله اقتصادی به طبقه کارگر به مثابه یک یک طبقه اجتماعی، یعنی طبقه ای که به منافع خود در کلیت آن واقف است و برای استقرار دیکتاتور خود و انقلاب سوسیالیستی تلاش می کند.

از این دیدگاه برای روز اول ماه مه برگزاری تظاهرات کارگری در پشتیبانی از انقلاب سوسیالیستی بسیار مناسب بود و عناصر انقلابی در کنگره پاریس این موضوع را بدست آوردند. اما بدلیل

مرحله ای از تکامل کارگری که در آن زمان موجود بود، اکثریت کارگران چنین تشخیص دادند که خواست ۸ ساعت کار در روز پاسخ بهتری به مسائلی که در برابر آنان قرار دارد، ارائه می‌کند. مضافاً به اینکه این شعار می‌توانست کارگران تمام کشورهای را متحد سازد.

نقش مشابهی توسط شعار صلح جهانی که پیشنهاد شد نیز ایفا گشت.

بنابراین آنچه که کنگره پاریس پیشنهاد کرد بواسطه شرایط تکامل جنبش کارگری رد شد.

جشن روز اول ماه مه، بتدریج از وسیله ای برای مبارزه پرولتاریای جهانی به وسیله ای برای مبارزات کارگران کشورهای مختلف بر اساس منافع محلی آنها تبدیل شد. با طرح شعار حق رأی همگانی این جریان هر چه بیشتر ممکن گشت.

در اکثریت کشورهای روز اول ماه مه یاد غروب پس از اتمام کار و یاد ریکشنبه بعد (تعطیل آخر هفته) برگذار می‌شد. در کشورهای بنظر بلژیک و آتریش که این روز با تعطیل کار مصادف می‌شد نیز فقط به تحقق یافتن خواست های محلی کمک می‌کرد و نه به هدف پیوند زدن و مستحکم کردن صفوف کارگران تمام کشورهای در یک طبقه کارگر جهانی. بنابراین همراه با نتایج مترقی (گرد هم آبی کارگران یک کشور) جوانب منفی و محافظه کارانه نیز می‌ساخت و بدین ترتیب زمینه را برای رشد وطن پرستی های بورژوا ما با نه فراهم می‌کرد.

وظایفی که توسط کنگره پاریس در دستور کار قرار داده شده بود، تحقق نیافت. تشکیل بین الملل بمثابه سازمان بین المللی عمل کارگری یا یک مرکز و یک جهت گیری سیاسی واحد بدست نیامد. بین الملل دوم صرفاً اتحادیه ضعیفی بود از احزاب کارگری که در فعالیت های خود از یکدیگر مستقل بودند.

جشن روز اول ماه مه به نقطه مقابل آنچه هدف از آن بود تبدیل شد و با جنگ جهانی اول از بین رفت.

این بود نتیجه منطقی اجتناب ناپذیر جریان دیالکتیکی رشد جنبش کارگری.

ریشه این پدیده در چیست؟ چه تضمینی هست که دوباره تکرار نشود؟ چه درس هایی باید برای آتیه از آن گرفت؟

البته، دلیل اساسی شکست جشن های روز اول ماه مه در خصلت آن دوره از رشد سرمایه داری نهفته بود، یعنی در جریان استحکام سرمایه داری در هر کشور منفرد و مبارزه ای که بواسطه این جریان برای دموکراتیزه کردن دولت و انطباق آن با نیاز های رشد سرمایه داری صورت می‌گرفت. اما حتی در رشد سرمایه داری، همانطور که در رشد هر نظام دیگری، دو گرایش مختلف وجود دارد: گرایش محافظه کارانه و گرایش انقلابی.

در ارتباط با طبقه کارگر، که شریک فعال در این جریان تاریخی است، مقرر شده است که

پیشگام طبقه، احزاب سوسیالیستی، از این جریان فراتر برود. در هر مرحله از رشد جنبش کارگری گرایش انقلابی خود را در مقابل گرایش محافظه کارانه قرار دهد و از تعامیت منافع کل طبقه کارگر بدون در نظر گرفتن ملیت دفاع کند این دقیق آن وظیفه ای است که احزاب سوسیالیستی در دوران بین الملل دوم انجام ندادند و تأثیر مستقیم آن را در سرنوشت جشن های روز اول ماه مه مشاهده کردیم.

احزاب سوسیالیستی زیر نفوذ هیران حزب که از روشنفکران و بورکراسی کارگری تشکیل یافته بودند، در دوران فوق توجه خود را بر فعالیت های بسیار پرفایده پارلمانتاریستی که ذاتاً ملی و نه بین المللی بود و خصلت طبقاتی نداشت، متمرکز کردند. سازمان های کارگری به فعالیت خود نه بعنوان وسیله ای برای مبارزه طبقاتی بلکه به مثابه هدفی در خود نگاه می کردند. کافیسست بخاطر آوریم که چگونه رهبران سوسیال دموکراسی آلمان استدلال می کردند که چرا باید روز اول ماه مه را در یکشنبه بر گزار کرد. آنها می گفتند ما نباید این سازمان عالی حزبی، فعالیت های پارلمانی و اتحاد های کارگری ثروتمند خود را صرفاً بخاطر یک تظاهرات به خطر اندازیم. خصلت دوران کنونی کاملاً برعکس دوران گذشته است. این دوران که با جنگ و بویژه با انقلاب اکتبر روسیه گشوده شد، خود را به منزله دوران مبارزه مستقیم پرولتاریا برای کسب قدرت در مقیاس جهانی نمایان کرده است.

خصلت این دوران برای آنکه جشن های روز اول ماه مه بتوانند نقشی را که عناصر انقلابی کنگره پاریس در سال ۱۸۸۹ به آن محول کردند انجام دهند، مساعد است، اینک وظیفه تسهیل تشکیل بین الملل سوم انقلاب و بسیج نیروهای کارگری برای انقلاب جهانی سوسیالیستی بدوش آن گذاشته شده است.

اما برای کمک به اجرای این نقش عظیم، درس های گذشته و خواست های امروزه تمام سوسیالیست های همه کشورها را مکلف می سازد که: (الف) - بطور ریشه ای سیاست خود را تغییر دهند و (ب) - شعارهای مناسب روز اول ماه مه را پیشنهاد کنند. در وهله اول ضروری است که قدم های زیر برداشته شود: (۱) - تمام نیروی خود را برای ساختن بین الملل انقلابی سوم بکار اندازند، (۲) - منافع هر کشور را تحت الشعاع منافع عمومی جنبش کارگری بین المللی و فعالیت های پارلمانی را تحت الشعاع منافع مبارزه توده های کارگری قرار دهند. شعارهای اصلی برای روز اول ماه مه در دوران کنونی باید چنین باشند (الف) - بین الملل سوم، (ب) - دیکتاتوری پرولتاریا، (ج) - جمهوری جهانی شوروی، (د) - انقلاب سوسیالیستی.

تهیه و تنظیم از: مراد شیرین

برنامه عمل صالح یا کارگران؟

از آن تاریخ که دفترهای کارگری سوسیالیستی را مطالعه می‌کنم، بخشی از توجهم را مقالاتی از شاهین صالح تحت نام "برنامه عمل کارگران" که در واقع بایده‌گفت برنامه عمل شاهین صالح، به خود جلب کرده است.

آقای صالح در واقع نمیدانند چه میخواهند یا اگر میدانند، حداقل ما نمیدانیم که ایشان چه میخواهند. برای روشن شدن اصل قضیه توسط خود ایشان بهتر است مساله را خیلی مختصراً بنمایم.

صالح در شماره ۳ دفترهای کارگری، در صفحه ۷ مینویسد "اینک که نیروهای ارتجاعی حملات شدیدی را به مبارزات انقلابی زحمتکشان آغاز (انگار ظرف این چندسال گذشته هیچ حمله‌ای صورت نگرفته بود) کرده‌اند، خطای آنها جرات (منظورشان امپریالیزم میباشد) هرچه بیشتر محسوس است و عناصراً گاه و میا رز ضرورت حفظ و استحکام دست آورده‌های کنونی خود مبارزه قاطعانه برای ریشه‌کن ساختن نفوذ امپریالیزم و ایادی آن از ایران را هرچه بیشتر در میانند".

آقای صالح، برعکس گفته‌شما، از زمانیکه امپریالیزم دریافت که "نیروهای ارتجاعی" یعنی دولت جمهوری اسلامی "حملات شدیدی را به مبارزات انقلابی زحمتکشان آغاز کرده‌اند"، لزومی به تهاجم نمی‌بیند، امپریالیزم چرا بایده جمهوری اسلامی حمله نماید، چون جمهوری اسلامی "در حفظ و استحکام دست آورده‌های کنونی" میکوشد؟ آیا دست آورده‌های "کنونی" غیر از حاکمیت سرمایه‌داری در ابعاد وسیعش چیز دیگری هست و ما نمی‌دانیم؟ و یا منظور شما دست آورده‌های انقلاب پنجاه و هفت است و اشتباهات و اشتباهات "کنونی" را به کار برده‌اید؟ اگر این طور هم باشد آن دست آورده‌ها خیلی سالی است توسط همین ارتجاع مورد نظر شما از بین رفته است. شوراها و کارگری که یکسال هم دوام نیاوردند، آزادی بیان چنان حفظ شده که به محض داشتن اعلامیه‌ای بای داربایدرفت، آزادی شکل‌های مستقل کارگری بجای است که کارگران برای جای خوردن هم نمی‌توانند دور هم جمع شوند، کدام دستاورد مورد نظرتان است؟ آیا حق نداریم که در خط فکری شما این خطرا احساس کنیم که اگر امپریالیزم زمانی بر سر غضب آمد و ما نتوانستیم عراق به جمهوری اسلامی حمله کرد، کارگران برای "حفظ و استحکام" ایستند

"دستاورد" یعنی جمهوری اسلامی که فکر میکنم تنها دستاورد باقی مانده باشد، همراه سپاه و ارتش به جبهه های جنگ بروند؟ شاید بخواهید توضیح کنید، و بگوئید منظورتان انقلاب آتی می باشد. ولی باور کنید منظور شما همین حالامی باشد، زیرا اولاً از کلمات "کنونی" و "اینک" استفاده کرده اید، ثانیاً در پایان نوشته خود به دولت اسلامی انتقاد می کنید که چرا زحمتکشان را خلع سلاح کرده است. چون به عقیده شما باید همین حالا هم کارگران آموزش نظامی ببینند: "دستور خلع سلاح عمومی پس از پیروزی قیام بهمن ماه هنوز فراموش نشده است".

(همان منبع)

آقای صالح این هم یکی از دستاوردهای انقلاب بود، در حالیکه برعکس نظر شما، این دستور فراموش شده است زیرا دیگر کسی مسلح نیست تا خلع سلاح شود، اگر در کردستان هست دیگر خلع سلاح نمی کنند، تیرباران مینمایند.

در صفحه ۱۰ همان شماره مینویسد: "شوراهای کارگران و دیگر زحمت کشان و سایر سازمانهای مستقل توده ای باید جهت مقابله با هجوم نظامی امپریالیزم آموزش نظامی دیده و مسلح شوند".

دوست عزیز، توده ها بعد از این همه خانه خرابی دیگر برای حفظ رژیمی که ما هینش برای همه غیر شما روشن است خود را به گشتن نمیدهند، تازه شما دم از کدام "سازمان مستقل توده ای" میزنید. کدام "شورای کارگران و دیگر زحمت کشان"، این شوراها چندین سالست که اسلامی شده اند.

هر چه جلوتر میرویم، روشنتر میبینیم که برنامهای صالح، در واقع به رژیم آخوندی پند و اندرز میدهد که چنین و چنان کنید تا کارگران و زحمتکشان تسلیم شوند، و شما آقای رفسنجانی نهایتاً پیروز؛ با ورنه دارید توجه کنید: "دولت (شکی نیست دولت جمهوری اسلامی را مدنظر دارند) می باید فوراً حساب دخل و خرج کلیه سرمایه داران با زار و غیربازاری و ارتباط مالی با دیگر دولت های غربی و شرقی را علناً در مطبوعات اعلام کند" (صفحه ۱۲، شماره ۵). نویسنده با اضافه کردن "شرقی" گویا سعی داشته بین خود و حزب توده و اکثریت مرزبندی نماید، چون حتماً خود ایشان هم به شک افتاده که اینها هم آنها را از رژیم آخوندی انتظار رکشیدند، اما رژیم ملایان حتی بیلاخی هم تحویلشان نداد.

درمانجا ایشان مینویسند: "۳ - بدون استقرارکنترل کارگری و نفو کلیه اسرار معاملاتی، اجرای هرگونه اقدام در جهت بهبود اوضاع غیرممکن خواهد بود"، اولاً جمهوری اسلامی تاکنون هیچگونه "اقدامی در جهت بهبود" نکرده است، بلکه همیشه و تاکنون تمامی اقداماتش در جهت جنگ و خانه خرابی و تخریب و وابسته شدن به غرب و شرق و... بوده است، ثانیاً آیا شما تا این حد نسبت به رژیم توهم دارید که اجازه بدهد به "استقرارکنترل کارگری". اگر اطلاع داشته باشید اینهم یکی از دستاوردها بود که اولین "اقدام" رژیم "جهت" نابودی آن بود، حالاً رژیم احق شده که دوباره به آن اجازه "استقرار" بدهد، زهی خیال باطل و کمراهی.

از شما هدیه است که طراح "برنامه عمل کارگران"، غیب گوئی هم بلد است زیرا در شماره ۹ دفترهای کارگری مینویسد: "از تابستان ۱۳۶۰ به بعد با افزایش اختناق و سرکوب علیه کارگران و زحمتکشان و تغییر تناسب قوا به ضرر کارگران (آقای صالح اینرا هم میدانند و این همه سنگ "حفظ و استحکام" موقعیت "گنونی" را به سینه میزنند)، تشکل های مشخصی بر اساس نیاز مبارزاتی کارگران پیشگام در مراکز صنعتی توسط محافظ کارگری مبارز تشکل گرفت (بشنوب و رمنکن) این شکل از تشکل مستقل کارگری، کمیته های عمل مخفی کارگران پیشرو است".

اگر این غیب گوئی ایشان واقعیت داشته باشد، جای خوشحالی است، اما نویسنده توجه ندارد که از همان تاریخ مورد نظر و به بعد غیر از هسته های تشکیلاتی متعلق به سازمانها و احزاب که به اینها هم نیا بدگفت مستقل کارگری، هیچ تشکل دیگری از جانب کارگران بوجود نیامد. آقای صالح چنان خوش بین است به این باور خود که همانجا رهنمود میدهد "کمیته های عمل مخفی میتوانند بخش نظامی خود را نیز تشکیل دهند (احتمالاً بخشهای دیگر این کمیته ها، مانند بخش تبلیغات، اعتماد، صندوق جمع آوری کمک های مالی و اعانات بیش از حد فعال هستند، که آقای صالح حیفاشان آمده بخش نظامی هم نداشته باشند) و برای تضمین فعالیت در سطح کارخانه ها (ظواهر ایشان نمی دانند تنها "تضمین فعالیت در سطح کارخانه ها" داشتن پایگاه قوی و مستحکم توده ای میباشد و اگر پیشگام فاقد این باشد توپخانه هم کاری انجام نمیدهد) جاسوسان رژیم را شناسایی و خنثی کنند". اگر چنین تشکل هایی هستند باید به آنها گفت قبل از هر اقدامی باید به سازماندهی توده ها بپردازند، اگر سازماندهی وسیعی وجود داشته باشد،

خودتوده‌های کارگران هر عملی را بر ضد کارگران خنثی می‌کنند و نیاز به چریک‌بازی ندارند. در این زمینه به اندازه کافی درس گرفته‌اند.

اما مسأله به اینجا ختم پیدا نمی‌کند. متأسفانه آقای صالح طاقت نیاورده و خیلی زود مشقت خود را بازنمود. در صفحه ۱۲ شماره ۱۰ دفترهای کارگری سوسیالیستی، دم از "سلب مالکیت" می‌زند، ایشان با باورندارد و با جرات (احتمال اولی بیشتر است)، که از الغاء مالکیت خصوصی بورژوازی حرفی بزنند، بر پایه چنین چیزی است که ما می‌گوئیم برنامه عمل شاهین صالح، نه برنامه عمل کارگران! اگر به عبارات زیر توجه کنید، آن دره عمیقی را که ما بین برنامه عمل ایشان و برنامه عمل کارگران وجود دارد مشاهده خواهد کرد: "سلب مالکیت از اربابان بزرگ وابسته به امپریالیسم و متمرکز کردن کلیه نظام اعتباری در یک بانک واحد ملی تحت کنترل منتخبین مردم تنها راه حل بحران اقتصادی است." آقای صالح اگر دلت بحال جمهوری اسلامی می‌سوزد و راه حل جلوش می‌گذارد برای حل بحران چیز جداگانه‌ای است، حال به راه حل کارگران هم توجه فرمائید. کارگران بجای سلب مالکیت که مفهومی جز استقرار سرمایه‌داری دولتی ندارد، الغاء مالکیت خصوصی بورژوازی را پیشنهاد می‌کنند. کارگران تنها از "اربابان بزرگ وابسته به امپریالیسم سلب مالکیت" نمی‌کنند، بلکه کلیه سرمایه‌های وابسته و غیر وابسته بورژوازی را از مالکیت خصوصی آزاد و تحت کنترل دمکراسی کارگران و زحمتکشان (دیکتاتوری پرولتاریا) درخواهند آورد.

جالب اینجاست که آقای صالح اگر تا دیروز دم از کنترل کارگری می‌زد امروز دم از کنترل و نظارت منتخبین مردم می‌زند. آیا این به معنی رها کردن استراتژی انقلاب کارگری نیست، اما برای اینکه هیچ برجسی به ایشان نجسباند. در صفحه ۱۱ همان شماره مینویسد: "در مقابل کارگران و زحمتکشان تنها یک راه باقی می‌ماند: تدارک برای سرنگونی رژیم و قطع سلطه امپریالیسم"، باور کنید این تاکتیک هم گرفت و هدف شما را لاپوشانی نمی‌کند چون اگر شما به جای "کنترل و نظارت منتخبین مردم" بیانات خود را با این عبارات ختم می‌دادید (استقرار دیکتاتوری پرولتاریا)، میشد این دره عمیق ما بین برنامه عمل شما و برنامه عمل کارگران را کمی پر کرد و نا دیده گرفت و به هر صورت پیوندی میان آنها برقرار کرد.

... باقی در صفحه ۲۲

ضرورت طرح برنامه عمل کارگران

غرض اصلی از نوشتن مقالاتی تحت عنوان "برنامه عمل کارگران" در دفترهای کارگری سوسیالیستی، در حله نخست تلاش در جهت طرح اولیه پاسخ به مسایل مشخص جنبش کارگری ایران و روش برخورد به آن مسایل بود. هیچگاه ادعا نشده است که طرح اولیه این برنامه کامل و بلا ایراد است. این نوشته بر اساس برنامه عمل ای که طی انقلاب ۷۵ از سوی گروه انقلابی ای در ایران به جنبش ارائه داده شده بود - و متکی بر روش برنامه انتقالی - نوشته شده و هم اکنون به عنوان "طرح اولیه برنامه عمل کارگران" در اختیار پیشروی کارگری برای ترمیم، بحث و اصلاح و نهایتاً باز نویسی گذارده شده است.

توقع نویسنده این مطالب، این بود که رفقای که از سابقه کارگری آمده اند، حداقل از چنین طرحی - که در جنبش کارگری کم سابقه است - استقبال کرده و با برخوردی مثبت، این برنامه را ترمیم و اصلاح کنند (و یا خود بر اساس تجارب خویش چنین برنامه ای را باز نویسی کنند). اما متأسفانه برخورد ها تا کنون، بسیار منفی و طبق روش معمول افراد از سابقه گروه های سنتی، آغشته با تحریف و اتهام زنی بوده است. یکی از این برخوردها، نوشته دوست مان "هاوار است. این دوست، بدون اینکه کوشش کند به اصل مسئله برخورد کند و یا پاسخ مثبت و مشخص خود را در مورد برنامه عمل کارگران طرح کند، سعی کرده با چند اتهام بی اساس و برخوردی جدلی بی نتیجه، نویسنده را محکوم به راست کرائی (مشخصاً طرفداری از "برنامه حزب توده و اکثریت") کند. بنابراین، ضمن رد اتهامات بی اساس این دوست، کوشش خواهیم کرد مفهوم برنامه عمل را به اختصار توضیح بدهیم؛ و امیدوارم این بحث، انگیزه خوبی باشد تا سایر افرادی که برخوردی مسئولانه و جدی به چنین برنامه ای دارند، در صدد اصلاح و ترمیم آن بر آیند.

الف) در مورد برخورد به امپریالیزم

تنها استنباط "هاوار" از نوشته "مبارزه با امپریالیزم" (شماره ۲ دفترهای کارگری سوسیالیستی) اینست که نویسنده مقاله، به "جمهوری اسلامی" توهم داشته و منظور از "حفظ و استحکام دستاوردهای کنونی" توده های زحمتکش و ستم دیده - در مقابل تهاجم احتمالی امپریالیزم - چیزی جز "جمهوری اسلامی" نیست، چونکه "دستاوردهای" انقلاب مدتهاست از میان رفته و صرفاً "حاکمیت سرمایه

داری در ابعاد وسیعش... همراه سپاه و ارتش "باقی مانده است.

اولاً، چنین موضع ای را نویسنده ندارد و نمی تواند داشته باشد. نویسنده در مقاله خود بهیچوجه نه توهم به رژیم داشته و نه توهم ایجاد کرده است. صرفاً چنانچه دوست عزیز ما با دقت کمی بیشتر نوشته را می خواند و قصد "افشاگری" و جدل های معمول و بسیار عجولانه را نمی داشت، به این مطلب به سادگی پی می برد. درست یک جمله پس از درج مطلب فوق، نویسنده اشاره کرده است که: "اما نخستین نکته ای که باید برای همه ستمدیدگان روشن باشد اینست که برای پیش برد مبارزه با امپریالیزم نمی توان و نمی باید به سیاستمداران طبقات دارا و حکومت آن ها چشم دوخت." (صفحه های ۸ و ۷). چند پاراگراف جلوتر نوشته شده است که: "طبقات دارا که خود بخشی از کثافات بجا مانده از دوران سلطه امپریالیزم هستند، قادر به اجرای چنین مبارزه ای (مبارزه با امپریالیزم) نیستند" (صفحه ۸، همان مقاله). و باز هم چند پاراگراف پائین تر نوشته شده است که: "جهت مقابله با تهاجم احتمالی نظامی امپریالیزم نمیتوان به ارتش و سپاه پاسداران رژیم رفسنجانی اتکاء کرد" (صفحه ۱۰ همان مطلب - تا کیداز ماست). باز هم جلوتر: "کارگران و زحمتکشان جهت حفظ دستاوردهای مبارزات خودشان در مقابل تهاجم نظامی امپریالیزم نمی توانند به ارتش، سپاه پاسداران و دیگر دستگاه های دولت سرمایه داری تکیه کنند." (همان صفحه). حال باید از دوستان سؤال کرد که کجای این مطالب نشان دهنده توهم نویسنده به رژیم و سپاه پاسداران و ارتش است؟ موضع نویسنده اینست که در صورت "تهاجم احتمالی" امپریالیزم، کارگران و زحمتکشان باید جبهه مستقل از رژیم و متکی بر نیروی خود را ایجاد کنند. اگر او ایرادی دارد باید با این مطلب برخورد کند و نه مطلب دیگری.

ثانیاً، زمانی که ادعای می شود که رژیم های نظیر دولت های ایران و عراق تضادی با امپریالیزم ندارند و امپریالیزم خواهان سرنگونی آن هان نیست، این به این مفهوم نیست که دو جبهه مذکور هرگز (به علل مختلف) در مقابل یکدیگر قرار نمی گیرند. جنگ های اول و دوم جهانی، جنگ های منطقه ای قرن اخیر و جنگ آمریکا و عراق، سال پیش، دقیقاً نشان داده است که امکان رودرویی دولت های سرمایه داری با یکدیگر وجود دارد (به علت رقابت و غیره). سؤال اینست که اگر در ایران چنین شود چه باید کرد؟ پاسخ فرصت طلبان اینست که بایستی از رژیم حاکم در مقابل امپریالیزم دفاع کرد (اتهام نابجایی که "هاوار" به نویسنده این مقاله می

زند)؛ پاسخ نویسنده "برنامه عمل کارگران" اینست که بایستی نه در جبهه امپریالیزم بود و نه رژیم بلکه باید در جبهه مستقل کارگران و زحمتکشان بود، و هم علیه امپریالیزم ایستاد و هم رژیم حاکم را تضعیف و سرنگون کرد - چونکه امپریالیزم از طریق این رژیم (صرف نظر از اختلافات لحظه‌ای) اعمال نفوذ می‌کند. اما، جواب "هاوار" اینست که موضعی نباید گرفت زیرا که چنین اتفاقی نخواهد افتاد! چونکه امپریالیزم با رژیم اختلافی نمی‌تواند داشته باشد و هر کسی موضع بگیرد محققاً بایستی طرفدار رژیم و "برنامه‌های حزب توده و اکثریت" باشد!

ثالثاً، این دوست برای تقویت موضع خود حتی منکر دستاوردهای کارگران و زحمتکشان پس از قیام ۵۷ می‌شود. به اعتقاد او حتی اگر امروز امپریالیزم تهاجم نظامی به ایران کند، زحمتکشان دستاوردی ندارند که از آن دفاع کنند. بر خلاف این نظر، صرفاً کافی است به صدها اعتصاب کارگری در دهه گذشته و شورش‌های اخیر شهرهای ایران اشاره کرد و اهمیت تجارب هر یک از اعتراضات توده‌ای را برای جنبش کارگری خاطر نشان کرد، تا به بی‌منطقی نظریات "هاوار" پی‌برد. آیا در دوره رژیم شاه طبقه کارگر ایران دستاوردی بسیار بیشتر از دوره فعلی داشت که در عرض چند هفته پس از ۲۵ سال اختناق یکی از عظیم‌ترین اعتصابات توده‌ای را متکی بر شوراهای کارگری سازمان داد؟ امکان دارد که تجارب غنی انقلاب ایران از خاطره عده‌ای در خارج کشور که امید خود را به انقلاب اتی از دست داده‌اند، رفته باشد؛ اما تجارب تک‌تک مبارزات کارگری یک به یک و از طریق پیشروی کارگری در درون جنبش کارگری بازسازی شده و در وضعیت اعتلای انقلابی مجدداً استفاده خواهد شد. اینها دستاوردهای جنبش کارگری هستند که بایستی در مقابل امپریالیزم و سرمایه داری داخلی از آن‌ها دفاع کرد.

رابعاً، دوستان اشاره می‌کند که از آنجائی که "کسی مسلح نیست تا خلع سلاح شود" ما نباید در صورت تهاجم احتمالی نظامی امپریالیزم شعار مسلح شدن مستقل کارگران و زحمتکشان و آموزش نظامی آن‌ها را بدهیم؛ و همچنین از آنجائی که سازمان‌های مستقل توده‌ای امروز وجود ندارند، نباید از استقلال عمل توده‌ها صحبت بعین‌آوریم. این روش از موضع گیری، در واقع به مفهوم تسلیم به وضعیت موجود است. او نه تنها تجارب انقلاب ایران را از یاد برده که حتی تجارب سایر انقلاب‌های عصر حاضر را نادیده می‌گیرد. توده‌های زحمتکش بشرط آن که از قبل آماده مقابله با امپریالیزم و سرمایه داران داخلی نباشند - در وضعیت اضطراری -

متأسفانه نمی‌توانند به سادگی تحت نفوذ تبلیغات مبارزات ضد امپریالیستی رژیم‌ها مرتجع قرار نگیرند. در ایران، تا چندین ماه پس از تهاجم عراق به ایران کارگران و زحمتکشان به رژیم توهم پیدا کرده و داوطلبانه همراه با سپاه پاسداران به جبهه می‌رفتند. نقش افراد انقلابی این نیست که بگذارند توده‌ها به تجربه و با صدها کشته بیاموزند که رژیم حاکم بر ایران به هیچ وجه قصد مقابله با امپریالیزم را ندارد. برعکس نقش انقلابیون اینست که قبل از وقوع چنین وضعیتی از طریق برنامه عمل کارگران، توده‌ها را به استقلال سیاسی و نظامی ترغیب و تشویق کنند. از این گذشته سازمان‌های مستقل کارگری - همانطور که در دروه سرنگونی رژیم شاه بوجود آمدند، می‌توانند در وضعیت تهاجم امپریالیزم (ویا هر تلاطم اجتماعی) نیز بوجود آیند. پس می‌توان در "برنامه عمل کارگران" از هم‌اکنون تبلیغ این نکات را کرد. و این روش تنها روش انقلابی است. و متأسفانه روش "هاوار" روش دنباله روانه از وقایع است.

ب) در مورد طرح شعار کنترل کارگری

اومی گوید که: "برنامه آقای صالح در واقع به رژیم آخوندی پند و اندرز می‌دهد که چنین و چنان کنید تا کارگران و زحمتکشان تسلیم شوند" و سپس نقل و قولی مبنی بر طرح شعار باز کردن فوری حساب دخل و خرج و استقرار کنترل کارگری و لغو کلیه اسرار معاملاتی را از نوشته مذکور ارائه می‌دهد و سپس سؤال می‌کند که: "آیا شما تا این حد نسبت به رژیم توهم دارید که اجازه بدهد به استقرار کنترل کارگری"، اگر اطلاع داشته باشید این یکی از دستاوردها بود که اولین اقدام رژیم جهت نابودی آن بود حالاً مگر رژیم احمق شده که دوباره به آن اجازه "استقرار" بدهد زهی خیال باطل و کمراهی".

به نظر من، "هاوار" در اینجا بر روی مسئله مرکزی درک خود از "برنامه عمل" انگشت گذاشته است. برای او دنیا یا سفید است و یا سیاه؛ در این دنیا یک رژیم سرمایه داری مرتجع وجود دارد که خود رسماً چنین اعلام می‌کند و یک طبقه کارگر که هیچ توهمی به این رژیم نداشته و تحت تأثیر آن قرار نمی‌گیرد و صرفاً منتظر سرنگونی آن بنا بر دستور "کمونیست‌ها" است! به نظر او در این دنیا تخیلی نقش انقلابیون اینست که صرف نظر از وضعیت موجود چند شعار عمومی خود را مانند "استقرار دیکتاتوری پرولتاریا"، "الغاء مالکیت خصوصی بورژوازی" و غیره (که همه درست هستند) را تحت هر شرایطی طوطی‌وار تکرار کنند. برای مثال اگر رژیم "طرح

طبقه بندی مشاغل "رام طرح" کند انقلابیون بجای پاسخ مشخص به این موضوع باید صرفاً شعار "دیکتاتوری پرولتاریا" را بدهند! و یا اگر رژیم طرح "سهیم کردن کارگران" را در کارخانه ها طرح کند انقلابیون باید صرفاً شعار "الغاء مالکیت خصوصی" را مطرح کنند؛ و یا اگر آنهاجم نظامی امپریالیزم مطرح شد شعار "انقلاب سوسیالیستی" را بایزداد. اگر هم ایراد گرفته شود که شعارها فوق الذکر درست! اما به مسئله مشخص کارگران و روش مبارزاتی امروزی آن ها بی ارتباط است فوراً "ها وار" ایراد گیرنده را متهم به طرفداری از "برنامه های حزب توده و اکثریت" می کند! "ها وار" با این روش نشان می دهد که نه تنها درک درستی از برنامه عمل کارگران ندارد که ماهیت یک دولت سرمایه داری و طبقه کارگرا، هم چنین، به درستی درک نکرده است. او فراموش کرده که همین روش های فرقه گرایانه خط ۲ و ۳ بود که این رژیم ارتجاعی را در ابتدا تقویت کرده و سرکوب طبقه کارگرا در دوره قیام عملی کرد. زمانی که بایستی علیه رژیم ارتجاعی موضع اعلام می شد "ها وار" های آن دوره، دم از "روحانیت مبارز" زدند و توهم توده ها را به رژیم "ضد امپریالیستی" زیاد کردند. و زمانی که بایستی با حوصله در درون طبقه کارگر کار می شد و شعار کنترل کارگری و باز کردن دفترهای دخل و خرج می دادند، با روش های فرقه گرایانه خود را از جنبش کارگری کاملاً جدا کردند.

در مقابل روش "ها وار"، انقلابیونی که پای خود را بر روی زمین قرار داده و دچار تخیلات نشده اند، روش طرح شعارهای انتقالی را ارائه می دهند. شعارهایی که از آگاهی فعلی کارگران و زحماتشان آغاز کرده و آن ها را قدم به قدم بسوی تسخیر قدرت و انقلاب سوسیالیستی هدایت می کند. مطالباتی که در چارچوب نظام سرمایه داری قابل تحقق نیستند و نهایتاً رودرویی طبقه کارگر و رژیم سرمایه داری تشدید می کند. انقلابیون بایستی، طبقه کارگرا در مبارزات روزمره یاری رسانده و پلی مابین وضعیت فعلی و هدف نهائی یعنی انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا ایجاد کند. تکرار شعار "دیکتاتوری پرولتاریا" علیرغم ارزیابی شرایط عینی جامعه، انقلابی گری را نشان نمی دهد بلکه عدم آشنایی به مبارزات کارگری یک فرد و یا یک جریان را نمایان می کند. طرح شعار کنترل کارگری و باز کردن دفترها بخشی از شعارهای انتقالی هستند که از ابتدا قیام تا کنون مطرح بوده و هست و بر خلاف نظر "ها وار"، دقیقاً به این علت مطرح است که رژیم نمی تواند آن را تحقق دهد. زمانی که شعارها تحقق نیافتند، طبقه کارگر و متحدانش

خود را اجرای آن را بدست می گیرند و این سر آغاز تضعیف و نهایتاً سرنگونی رژیم است.

ج) در مورد محافل مستقل کارگری

"هاوار"، بحث در مورد تشکیل محافل مستقل کارگری در دوره گذشته را با کلماتی نظیر "بشنو باور نکن" و "غیب گویی" نویسنده، رد می کند. به اعتقاد او، چنین تشکلی هایی وجود خارجی ندارند و صرفاً "تشکیلاتی متعلق به سازمانها و احزاب" هستند. همچنین اگر وجود داشته باشند، نباید کار اینها دفاع از خود در مقابل جاسوسان در کارخانه ها باشد (این کارها را هاوار "چریکبازی" می داند!) بلکه باید "سازماندهی توده ها" باشد.

با طرح این نکات دوست ما نشان می دهد که شناخت و درک درست از چند مسئله ندارد:

اولاً، فعالیت ها و مبارزات کارگری حداقل چند سال گذشته - برخلاف گفته هاوار - توسط پیشروی کارگری مستقل از گروه ها و سازمان های سنتی انجام گرفته است. حتی خود "سازمانها و احزاب" ای که هاوار به آن ها اشاره می کند، مدعی سازماندهی فعالیت های و اعتصابات چند سال گذشته نبوده اند. اضافه بر این، کافی بود دوست ما "هاوار"، صرفاً چند ساعتی را با کارگرانی که اخیراً از ایران به خارج آمده اند، می گذراند و در مورد وضعیت گروه ها در ایران و نقش محافل مستقل کارگری در اعتصابات سال های اخیر از آن ها سوال می کرد و سپس به چنین موضع گیری قاطعی می رسید. به هر حال صحت و سقم نظریات او را به کارگران پیشروی ایران واگذار می کنم.

ثانیاً، چرا باید به کارگران پیشرو صرفاً گفته شود که "قبل از هر اقدامی باید به سازماندهی توده ها بپردازند"؟ و از این گذشته چه تناقضی مابین سازماندهی خود کارگران پیشرو و سازماندهی "توده ها" وجود دارد؟ تقدم و تاخر این گونه مسائل بستگی به وضعیت مشخص و درجه مبارزات کارگران دارد. چگونه می توان از کارگران پیشرو خواست که در مقابل انجمن های اسلامی و جاسوسان رژیم در کارخانه ساکت بنشینند و اقدامی نکنند، اما بروند و "توده ها" را سازمان دهند! اتفاقاً در وضعیت کنونی، درست برعکس، مسئله کارگران پیشرو در کف کارخانه اینست که باید قبل از سازماندهی توده ها خود را از شر جاسوسان رژیم - که هر حرکت آن ها را گزارش کرده و جلوی هر فعالیتی را می گیرند - سازمان دهند.

سازماندهی هم شامل بسیاری از اقدامات هست، منجمله مسلح کردن خود و ضربه زدن فیزیکی به جاسوسان شناخته شده. این عمل "چریکبازی" نیست بلکه اولین حق دفاع از خود کارگران است - که البته برای کسانی که خود سالها "چریکبازی" کرده و اکنون در واکنش به اشتباهات گذشته به کلی کویبی سیاسی پرداخته اند - ممکن است غریب به نظر آید.

اختلاف اصلی با برنامه عمل بوسر چیست؟

درک دوست ما از "برنامه عمل کارگران" کاملاً با درک نویسنده این خطوط متفاوت است. تصور ما از "برنامه عمل کارگران" اینست که انقلابیون می بایستی از طرف کارگران کل برنامه عمومی خود را (سازماندهی توده ها، الغاء مالکیت خصوصی، دیکتاتوری پرولتاریا و غیره) در هر مقطع (صرف نظر از مسئله مشخص و روزمره کارگران مثلاً در سطح کارخانه) ارائه دهند. اما، به اعتقاد نویسنده "برنامه عمل کارگران" - این برنامه خاص - بایستی نهایتاً با همکاری و یا توسط خود کارگران پیشرو نوشته شود و در درون جنبش کارگری آزمایش شده و سپس قدم به قدم اصلاح و ترمیم شود. این برنامه همچنین نمی بایستی صرفاً به مسائل لحظه ای محدود شود. می توان در این "برنامه عمل" بر اساس مسائل و تجارب گذشته کارگران خطوط عمومی مقابله با مسائل راطرح کرد (برای مثال: مبارزه علیه تورم، لغو اسرار معاملاتی و استقرار کنترل کارگری و نبرد برای دموکراسی و مبارزه برای آزادی زنان و ملیت های تحت ستم و تلاش برای اتحاد کارگران و دهقانان و طرح طرق مبارزه با امپریالیزم و سازماندهی مبارزات کارگری و غیره) - تا اوضاع فعلی و یا در وضعیتی که مسائل در مقابل کارگران پیشرو قرار گرفت از قبل آماده باشند. ضمناً انقلابیون برنامه مشخص گروه خود را نیز که بخشی از آن، همین برنامه عمل کارگران است، همواره به جنبش ارائه می دهند.

اختلاف در واقع بین یک برخورد فرقه گرایانه از یکسو - که ریشه در سازمان های خط ۲ و ۳ در ایران (و سازمان های استالینیستی در سطح جهانی) دارد - و یک برخورد واقع بینانه انقلابی از سوی دیگر - که ریشه در برنامه انتقالی حزب بلشویک دارد - است. اتهامات "هاوار" به نویسنده "برنامه عمل کارگران" کاملاً قابل درک هستند - از نقطه نظر فرقه گرایان هر آنچه غیر از دیدگاه خود طرح گردد "راست گرایانه" است.

شاهین صالح

مارس ۱۹۹۳